

سرمقاله

## جمهوری اسلامی و وحشت از رادیکالیزه شدن نهضت مردم!

... اگر به تبلیغات اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی به خصوص پس از ۱۳ آبان توجه کنیم یک خط مشخص غیر قابل انکار در آن آشکار است و آن وحشت از رادیکالیزه شدن نهضت مردم و اشاعه هر چه بیشتر این دروغ بزرگ تاریخی است که گویا انقلاب و مبارزه قهر آمیز راه به جایی نمی برد. در عوض آنها کماکان تره‌های "اصلاحات" ورشکسته خویش را پیش می کشند و می گویند که انقلاب پاسخگوی شرایط امروز نیست و تنها به حکومت امکان می دهد که "رهبران اصلاحات را مورد تعرض" قرار داده و با اعمال خشونت از گسترش اعتراضات جلوگیری کند و این به ضرر "جنبش سبز" می باشد. کسانی که چنین می گویند علیرغم همه نارضایتی شان از جمهوری اسلامی و حتی انتقاد به آن دل در گرو همین رژیم دارند، چرا که منافعیان با آن تأمین می شود..... صفحه ۲



**مرگ بر امپریالیسم آمریکا،  
مرگ بر فریبکاران (۳)  
۴ آذر ۱۳۵۹**

صحنه ای از اشغال سفارت آمریکا در سال ۵۸

صفحه ۱۴

## گفتگوی "پیام فدایی" با رفیق فریبرز سنجری

... اینکه مبارزات مردم ما از فقدان یک تشکل سراسری انقلابی در رنج است واقعیتی انکار ناپذیر می باشد. اما نباید فراموش کرد که آن تشکل انقلابی از آسمان نازل نخواهد شد بلکه همین مبارزات با فراز و نشیب های الزامی اش زمینه های غلبه بر این ضعف را فراهم می کند. در ضمن باید دانست که صحنه سیاسی در یک کشور را صرفا نیرو های انقلابی شکل نمی دهند. همان طور که قدرت حاکم یک طرف جدائی ناپذیر این معادله است همواره طیف رنگارنگی از نیروهای سیاسی در صحنه حضور دارند که هر یک به فراخور توان بسیج نیرو و امکاناتی که دارند در سیر رویدادها نقش ایفا می کنند. پس مسئله هیچ وقت این نیست که چه نیروهائی در صحنه حضور دارند بلکه اصل موضوع این است که باید دید چه روشهائی را باید در پیش گرفت و چه شعار هائی را باید سر داد و به چه نیرو هائی باید تکیه نمود که نیروی انقلابی اما فعلا ضعیف بتواند رشد کند و از ضعف، به قدرت رسیده و خواستها و مطالبات کارگران و نوده های ستمدیده را منعکس نماید..... صفحه ۶

## تظاهرات روز ۱۳ آبان نشانی از

### تداوم اعتراضات مردم!

تظاهرات اعتراضی روز ۱۳ آبان در حالیکه نشان داد سرکوب‌های رژیم نتوانسته است روحیه یاس و ناامیدی را بر مردم غالب سازد و بنابراین اعتراضی مردم هنوز بدنبال فرصتی است تا سلطه جمهوری اسلامی را به زیر کشد اما در همان حال آشکار نمود که متأسفانه هنوز شعارهای باصطلاح اصلاح طلبان حکومتی در اینجا و آنجا شنیده می‌شود با توجه به این امر که اصلاح طلبان حکومتی در تلاشند تا اعتراضات مردم را در چهارچوب اختلافات درونی طبقه حاکمه محصور و به شکست بکشانند این واقعیت وظیفه نیروهای انقلابی را نسبت به افشاء ماهیت این دارو دسته حکومتی و انگیزه آنها در همدردی با مردم را دو چندان می‌سازد. صفحه ۱۹

## دو گزارش و یک نتیجه!

... شکی نیست که تجارت اسلحه در جهان موقعی می تواند رونق داشته و سود نصیب کمپانی های اسلحه سازی نماید که در منطقه یا مناطقی جنگ جریان داشته و یا خطر جنگ وجود داشته باشد. بنابراین جنگ یا خطر جنگ الزام رونق تجارت اسلحه می باشد. اما برای تولید و پخش مواد مخدر در مقیاسی کاملاً وسیع نیاز به شرایط خاصی است که فقدان قدرت مرکزی، عدم ثبات سیاسی، گسترش هر چه بیشتر ارتشاء و فساد دولتی از مشخصات آن است. حال اگر به این امر باندیشیم که جنگ باعث بوجود آمدن چه بلبشو نی در یک منطقه گشته می توانیم ببینیم که دو حوزه فوق الذکر از فعالیت بورژوا های میلیونر و متخصص عصر ما چگونه در ارتباطی تنگاتنگ با هم قرار می گیرند..... صفحه ۱۲

## در صفحات دیگر

- ۱۳۰ آبان، روز دانش آموز..... ۱۱
- اعدام احسان فتحیان، نمایش ضعف و زبونی جمهوری اسلامی! ..... ۱۱
- ستون آزاد: مرسدس سوسا خاموش شد!..... ۱۹
- توسل به پلیس از سوی "سبزها" در لوس آنجلس!..... ۲۰

نگران آنم که در ماه‌های آینده روزنه‌هایی که امروز باز است برای همیشه مسدود شود و بر ایران آن رود که محسن حسام مظاهری، و بسیار کسان همچون او، نگران وقوع آن‌اند: جنگ داخلی!"

براستی چه چیز باعث شده که دست اندرکاران رژیم از میان همه جناح‌های حکومتی تا آن حد از رشد جنبش توده‌ها دچار وحشت شوند که یکی همچون شمس الواعظین آن را حتی "در دراز مدت"، "به زیان حکومت ایران" (بخوان حکومت سرمایه داران ایران) ببیند و دیگری چون شهبازی بیاد "جنگ داخلی" افتاده و از وحشت آن به لرزه بیافتد؟ مهم است توجه شود که این نگرانی‌ها و ابراز وحشت‌ها در شرایطی مطرح می‌شوند که همه رسانه‌های امپریالیستی همنوا با مطبوعات دولتی رهبری اعتراضات مردم را به موسوی و کروبی و اصلاح‌طلبان حکومتی نسبت می‌دهند. اما مگر موسوی و کروبی از روز اول بر ضرورت حفظ "نظام مقدس جمهوری اسلامی" تاکید نکرده‌اند و از آن روز تاکنون هم به هر مناسبتی آن را تبلیغ نمی‌کنند؟ اگر واقعاً اینها رهبر جنبش مردم هستند که همه مسأله‌شان هم حفظ همان نظامی است که شمس الواعظین‌ها و شهبازی‌ها خواهانش هستند پس نگرانی از چیست؟ همه می‌دانند که به اصطلاح "جنبش سبز" بر بیرق اش شعار "جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر" را نوشته است. همه می‌دانند که در جریان تظاهرات توده‌ای اخیر در داخل کشور عده‌ای شعار "یا حسین، میر حسین" را داده یا می‌دهند؛ و در خارج کشور هر کس شعار سرنگونی جمهوری اسلامی را سر دهد "سبز الهی‌ها" اگر زورشان برسد وی را از صف تظاهرات بیرون می‌کنند و اگر نتوانند پلیس را صدا می‌کنند. این را هم خیلی‌ها می‌دانند که اصلاح‌طلبان حکومتی و غیر حکومتی در خارج از کشور لشکری از نویسندگان و هنرمندان و حرافانی به اسم سخنران بسیج کرده‌اند تا به هر مناسبتی بر علیه شعارهای "ساختار شکنانه" بنویسند و بگویند و هزار بار تاکید کنند که "جنبش" ما حرکتی مسالمت‌آمیز و "پرهیز از خشونت" است. ظاهراً اینها حتی توانسته‌اند در خارج کشور جوی بوجود آورند که عده‌ای با ادعای چپ هم جنبش توده‌های جان‌به‌لب رسیده ایران را با وقاحت باور نکردنی "ارتجاعی" قلمداد کرده و به این ترتیب



حضور گسترده مردم در روز ۱۳ آبان در خیابانهای برخی از شهرهای بزرگ کشور از جمله تهران، اصفهان، رشت، اهواز و تبریز چنان وحشتی در دل سردمداران جمهوری اسلامی ایجاد نموده که نتوانسته‌اند از ابراز ترس و نگرانی از آینده خود و رژیمشان خودداری کنند. در حقیقت، وسعت شرکت توده‌های تحت ستم در تظاهرات ۱۳ آبان با شعارهای کاملاً رادیکال بر علیه جمهوری اسلامی، وجود مردمی که علیرغم همه تهدیدات و هشدارهای دیکتاتوری حاکم و علیرغم اینکه بر کسی پوشیده نبود که ماشین سرکوب جمهوری اسلامی جهت جلوگیری از تجمع و اعتراض مردم از هیچ ددمنشی‌ای فروگذاری نکرده و رفتاری با بازداشت‌شدگان خواهد داشت که نمونه‌ای از آنرا همگان در روایت "کهریزک" شنیدند، نمی‌توانست سران و دست‌اندرکاران رژیم را بیش از پیش دچار هراس و وحشت ننماید.

ترس و نگرانی سردمداران جمهوری اسلامی را از لابلای مواضع و اظهار نظرات آنان در مطبوعات دولتی می‌توان مشاهده نمود. در این میان اگر از هشدارهای "دلسوزان" نظام ظالمانه حاکم بگذریم، می‌بینیم که در این مورد برخی از سربازان "گمنام و یا با نام امام زمان" کسانی چون ماشاالله شمس الواعظین از اصلاح‌طلبان حکومتی هم به دنبال تظاهرات ضد حکومتی در روز ۱۳ آبان صدایشان در آمده است. شمس الواعظین نگرانی خود از فروریختن تدریجی "هیبت حکومت" را کتمان نکرده و هشدار می‌دهد که "فروریختن هیبت حکومت مرکزی در ایران به سود هیچ دولت مرکزی در ایران صرفنظر از نام و صفت‌اش نخواهد بود." وی سپس برای اینکه اصلاح‌طلبان هم موقعیت خطیر کنونی را درک کنند تاکید می‌کند که این امر "در دراز مدت به نظر من به زیان حکومت ایران است. حتی اگر اصلاح‌طلبان موفق بشوند به قدرت دست پیدا بکنند." اگر شمس الواعظین هشدار می‌دهد و نگران است که "شکاف بین حکومت و مردم تبدیل به شعله‌های خطرناکی می‌شود که زبان‌های آن معلوم نیست به کجا خواهد انجامید"، عبدالله شهبازی، توده‌ای که در دهه ۶۰ در زندان تواب شده و به خدمت وزارت جهنی اطلاعات در آمد و آموزه‌هایش را در خدمت ماشین سرکوب جمهوری اسلامی قرار داد، وحشت خود و بعضی دیگر از همپالگی‌هایش از شدت گیری و گسترش مبارزات مردم ایران را با هشدار از وقوع "جنگ داخلی" در ایران بیان می‌کند. وی مطرح کرده است که "بله آسمانی" بر "ایران اسلامی" افتاده و کشور را بسوی وضعی بی‌بازگشت می‌برد. وی می‌گوید: "در یک کلام، اگر سخن من اعتباری داشت، می‌خواستم که «عقلای قوم»، از هر جناح سیاسی بدون در نظر گرفتن سلاقی یا علائق یا کینه‌های شخصی، جمع شوند و برای مملکت چاره‌ای ببندیشند. تحلیل‌گرانی هستند که آن چه را من می‌بینم دیده‌اند ولی جسارت بیان آن را ندارند. باید جسور بود و گفت. من مسئولم. من

مردم و یکجور لجبازی و این که انگار برایشان دیگر مهم نیست چه اتفاقی بیفتد، در مردم دیده می‌شد" این اعتراف در شرایطی مطرح می‌شود که مردم ما از ۳۰ سال سلطه ستمگرانه جمهوری اسلامی کرد به استخوانشان رسیده است، در شرایطی که جمهوری اسلامی در شکنجه گاه هایش رذالت و ذنات را از حد گذرانده است و از توسل به شیخ ترین آزارهای جسمی و روحی در حق فرزندان این آب و خاک دریغ نکرده و گردانندگان سیاهچال هائی چون ابوغریب ها و گوانتاناما ها را در پستی و جنایت پشت سر گذاشته است. با این حال جوانان شجاع ما در مقابله با سگان هار رژیم فریاد می‌زنند "زندان، شکنجه، تجاوز دیگر اثر ندارد" این فریاد خود بخوبی از روحیه رزمنده ای حکایت می‌کند که در جامعه در حال گسترش است و این واقعیت گواه آشکاری است بر پتانسیل اعتراضی جمع شده در پشت سد دیکتاتوری که از هر منفذی استفاده می‌کند تا در این سد شکاف ایجاد کند و آنرا درهم بشکند. در چنین شرایطی وقتی خودشان هم اعتراف می‌کنند که مردم به جائی رسیده اند که "دیگر مهم نیست چه اتفاقی بیفتد" واضح است که آنها نیز در روند جو انقلابی موجود در جامعه انقلابی را می‌بینند که مردم جان به لب رسیده از مظالم جمهوری اسلامی دیر یا زود برای خلاصی از شر دیکتاتوری حاکم و تغییر شرایط به نفع خود به آن دست خواهند زد. بیهوده نیست که امروز بیش از هر وقت دیگر هر یک از وابستگان به رژیم به شکلی به صحنه می‌آیند و با لگد پرانی بر علیه نیروهای انقلابی یعنی کسانی که معتقد اند بدون سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و نابودی نظام ظالمانه حاکم امکان رسیدن به آزادی و دموکراسی وجود ندارد می‌کوشند مردم را از توسل به شعارهای انقلابی و اشکال رادیکال مبارزه باز دارند.

اگر به تبلیغات اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی به خصوص پس از ۱۳ آبان توجه کنیم یک خط مشخص غیر قابل انکار در آن آشکار است و آن وحشت از رادیکالیزه شدن نهضت مردم و اشاعه هر چه بیشتر این دروغ بزرگ تاریخی است که گویا انقلاب و مبارزه قهر آمیز راه به جائی نمی‌برد. در عوض آنها کماکان تزه‌ای "اصلاحات" ورشکسته خویش را پیش می‌کشند و می‌گویند که انقلاب پاسخگوی شرایط امروز نیست

این را هم خیلی ها می‌دانند که اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی در خارج از کشور لشکری از نویسندگان و هنرمندان و حرافانی به اسم سخنران بسیج کرده اند تا به هر مناسبتی بر علیه شعارهای "ساختار شکنانه" بنویسند و بگویند و هزار بار تاکید کنند که "جنبش" ما حرکتی مسالمت آمیز و "پرهیز از خشونت" است. ظاهراً اینها حتی توانسته اند در خارج کشور جوی بوجود آورند که عده ای با ادعای چپ هم جنبش توده های جان به لب رسیده ایران را با وقاحت باور نکردنی "ارتجاعی" قلمداد کرده و به این ترتیب این به آسیاب دشمنان آمیزند، گرچه با این کار آنها تنها باسیفیسم ضد انقلابی خود را یک بار دیگر به نمایش می‌گذارند.

موسوی و کروبی که دیگر نباید موجب آنهمه نگرانی و وحشت گردد و سخن از "شعله‌های خطرناک"، "جنگ داخلی" و غیره به میان آید!؟

واقعیت این است که علیرغم همه باوه گوئی‌های دستگاه‌های تبلیغاتی غرب و خود جمهوری اسلامی و تکرار آن از طرف کسانی که علناً یا بطور پوشیده مبلغ "سبز الهی" ها هستند، آنچه در واقعیت امر مسأله اصلی برای هم مرتجعین دست اندر کار جمهوری اسلامی است همانا تداوم مبارزات اعتراضی توده های ستمدیده آتیم در شرایطی است که قدرت حاکمه همه ابزارها و وسائل سرکوبش را به میدان آورده و حتی در بگیر و ببند و شکنجه و تجاوز، نیز حد ننگ نداشته اما باز نتوانسته است جنبش توده های پیا خاسته ما را که از خرداد ماه سال جاری آغاز گشت را خاموش سازد. این واقعیت را که جنبش مردم امروز در مسیری قرار دارد که می‌رود تا دامنه و عمق هر چه بیشتری یابد را "سربازان گمنام امام زمان" یعنی دست اندرکاران وزارت دار و شکنجه جمهوری اسلامی از همه زودتر و عینی تر فهمیده اند. اینها که "چشم و گوش" نظام ضد مردمی حاکم را تشکیل می‌دهند فهمیده اند خشونت ضد انقلابی نه تنها باعث یاس و ناامیدی نشده بلکه برعکس اعتراضات مردم را رادیکال تر نموده است. "چشم و گوش" حاکمیت به خوبی می‌داند که علاوه بر همه سرکوب های خونین و وحشی گری های بی حد و حصر به شیوه های ریاکارانه متعددی نیز برای انحراف مبارزات مردم دست زده اند؛ می‌دانند که که مامورانشان در کدام جمعاعات مردمی کوشیده اند که برای جلوگیری از ظنین انداز شدن شعارهای انقلابی و "ساختار شکنانه" توده های انقلابی، شعارهای انحرافی از جمله "الله اکبر" سر دهند اما باز می‌بینند که علیرغم همه آن ترند ها توده های انقلابی به خیابان آمده و رژیم جمهوری اسلامی آنها را آماج حمله قرار می‌دهند. این در حقیقت ظنین رسای شعارهای مرگ بر جمهوری اسلامی، "مرگ بر دیکتاتور"، "مرگ بر اصل ولایت فقیه"، "مرگ بر خامنه ای"، آتش زدن عکس های خامنه ای و اعمال انقلابی دیگر در تظاهرات ۱۳ آبان و به طور کلی وجود این برخوردهای رادیکال و احتمال شدت گیری و گسترش رادیکالیزم هر چه بیشتری در میان توده های ستمدیده ماست که همه دارو دسته های طبقه حاکمه را به وحشت انداخته است.

درست استمرار و تداوم اعتراضات مردمی و گسترش آن به شهر های مختلف، برخورد و مقابله با ماشین سرکوب که با وضوح خود را در شعارها و اشکال رادیکال اعتراضی نشان می‌دهد و رادیکالیزه شدن هر چه بیشتر جو جامعه است که همه کسانی را که خواهان حفظ نظام استثمارگرانه حاکم هستند شدیداً به وحشت انداخته است. این اعتراف ماشاالله شمس‌الواعظین در گفتگو با صدای آلمان (۱۴ آبان) است که به وجود روحیات انقلابی جدیدی که در میان مردم رو به گسترش است اشاره کرده و در ارتباط با تظاهرات توده ها در ۱۳ آبان این موضوع را بیان می‌کند: "کسانی که شاهد عینی بودند می‌گویند یکجور تمام شدن طاقت

و تنها به حکومت امکان می دهد که "رهبران اصلاحات را مورد تعرض" قرار داده و با اعمال خشونت از گسترش اعتراضات جلوگیری کند و این به ضرر "جنبش سبز" می باشد. در این رابطه است که "شورای فعالان ملی مذهبی ایران" که مهندس عزت الله سحابی از مسئولین آن می باشد در اطلاعیه ای که در ۱۸ آبان به مناسبت تظاهرات مردم در ۱۳ آبان منتشر نموده است به نوبه خود مردم را از "افتادن به دام چپ روی" بر حذر داشته و نوشته که نباید "دامنه مطالبات و انتظارات را بیرون از ظرفیت های واقعی افزایش" داد و خواست که "ره صد ساله را یک شبه طی" نمود. تلاشی مشابه سحابی را محمد علی عمویی از مسئولین حزب توده که در دهه ۶۰ زندان به یکی از توانان رسوا مبدل شد با ابراز نگرانی از جو انقلابی رشد یابنده در بین مردم بیان کرده و می گوید: "که رادیکالیزه کردن شعارهای مردم می تواند عوارض و عواقب نامساعدی ایجاد کند". در پاسخ به این تلاش ها برای حفظ نظام ظالمانه حاکم باید گفت که شکی در اینکه رادیکالیزه شدن جو جامعه به ضرر قدرت دولتی و اصلاح طلبان حکومتی به مثابه بخشی از طبقه حاکمه ستمگر می باشد وجود ندارد. اما کسانی که چنین ایده های سخیفی را اشاعه می دهند نمی فهمند و یا درست تر است بگوئیم که منافع شان حکم می کند که خود را به نفهمی بزنند که آنچه جوانان آزادیخواه و انقلابی ما خواهان آن هستند تحقق بدیبهی ترین حقوق انسانی شان می باشد. طرح این خواست ها "چپ روی" نیست بلکه انکار آنها "راست روی" و وحشتناک به نفع تداوم حاکمیت جمهوری اسلامی از طرف آنهاست. جوانان ما بقدری از شدت ظلم و ستم و دیکتاتوری و وحشی گریهای حاکمین به تنگ آمده اند که برای تغییر این وضع نکبت بار حتی مرگ را نیز تحقیر کرده و در مقابل نیروهای امنیتی-نظامی وحشی و بی شرم جمهوری اسلامی می ایستند. آنها در مقابل ددمنشی های قدرت سرکوبگر دولتی شعارهایی را بر زبان می رانند که بیش از پیش وزارت اطلاعات و توانانش را به هراس می افکند تا از مضرات "رادیکالیزه کردن شعارهای مردم" صحبت کنند و به ایجاد تفرقه در میان جوانان مبارز پردازند. به راستی مگر شعار و خواست اصلی مردم ما چیست که طنین انداز شدن آن در جامعه گویا باعث بوجود آمدن "عوارض و عواقب نامساعدی" خواهد شد؟! و آیا خواست نابودی جمهوری اسلامی از طرف توده های تحت ستم ایران به معنی "ره صد ساله را یک شبه طی" کردن است؟ ۳۰ سال است که این رژیم دارد جنایت می کند. آیا کافی نیست؟ چند ده سال دیگر باید صبر کرد تا فریاد خواست سرنگونی چنین جنایتکارانی از سوی مردم "چپ روی" قلمداد نشود؟ کسانی که چنین می گویند آنها می هستند که علیرغم همه نارضایتی شان از جمهوری اسلامی و حتی انتقاد به آن دل در گرو همین رژیم دارند، چرا که منافعیان با آن تأمین می شود.

واقعیت این است که تا جایی که منافع اکثریت مردم ایران مطرح است فریاد ضرورت سرنگونی جمهوری اسلامی نه ناشی از "چپ روی" بلکه عین واقع بینی است و نشان می دهد که مردم با واقع بینی تمام مانع اصلی را شناخته و در جهت بر داشتن آن از سر راه خود برای رسیدن به آزادی و عدالت اجتماعی می رزمند. مردم می دانند که آنچه باعث رادیکالیزه شدن اوضاع می شود نه اعتراض بر حق آنها و یا مقابله بر حق تر جوانان انقلابی با سگان هار "بیت رهبری" بلکه پافشاری توده های آگاه بر خواست های برحقشان و عدم پاسخ دیکتاتوری حاکم به آن خواستها و سرکوب وحشیانه این مطالبات می باشد. این را هم نباید فراموش کرد که خود این امر ناشی از ناتوانی رژیم و ماهیت ضد خلقی آن در پاسخ گوئی به مطالبات اساسی مردم می باشد. به همین خاطر است که مردم به حق باید و مجبورند با رادیکال ترین شعار ها به جنگ این رژیم بروند.

از سوی دیگر کسانی که جوانان ما را از اعمال قهر و انقلاب می ترسانند هم تاریخ جهان و هم بطور مشخص تاریخ مردم ما را تحریف می کنند و در تلاش اند تا واقعیتهای عینی را واژگونه در نظر مردم جلوه دهند. اولاً مبارزات مسلحانه مردم ما در دهه ۵۰ نه تنها باعث تحکیم موقعیت دیکتاتوری رژیم سلطنت نشد بلکه بر عکس با شکاف انداختن در سد دیکتاتوری قهر آمیز حاکم راه را برای جاری شدن سیل مبارزه توده ای و سرانجام سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه هموار کرد. همین مبارزات بود که ترس و ناامیدی رخنه کرده در میان مردم را در هم شکست و با وارد آوردن ضربه کاری به "انبوه کهنسال ترس و خفت" در جامعه فضای

شور و اعتراض و مبارزه را به جای آن نشاند و بارور ساخت. مبارزه مسلحانه در دهه ۵۰ توسط پیشگامان راستین خلق زمینه ای در جامعه بوجود آورد که ماهیت ضد مردمی رژیم شاه و ددمنشی آن در خیابانها در مقابل چشم توده ها به نمایش در آمد. این مبارزه دشمن را وادار کرد تا همه وسائل سرکوب خود را به میدان آورده و سترونی قدرت پوشالی خود را به نمایش بگذارد؛ و همین مبارزه مسلحانه بود که سرانجام ناقوس مرگ رژیم سلطنت را به صدا در آورد و به توده ها آموخت که بدون توسل به قهر انقلابی و مبارزه مسلحانه امکان رسیدن به آزادی وجود ندارد. دیدیم که چگونه توده ها با قیام خود در بهمن ماه سال ۱۳۵۷ و حمله به زرادخانه های رژیم نشان دادند که آن آموزش ها را با جان و دل پذیرا گشته و به آن عمل می کنند. درست است که قیام بهمن به دلیل عدم تشکل توده ها و طبقه کارگر و فقدان یک رهبری انقلابی شکست خورد و انقلاب مردم ما به نتیجه نرسید، اما این را نمی توان و نباید به حساب سترونی خود امر انقلاب گذاشت. تازه آن انقلاب علیرغم شکست اش دستاورد های غیر قابل انکاری برای پیشروی های بعدی توده ها داشت که آثار برخی از آنها را همین امروز در اعتراضات کنونی مردم و حتی در شعارهایی که جوانان ما سر می دهند شاهد هستیم.

با توجه به این که تجربه مبارزات همه خلقهای مبارز در سراسر جهان نشان داده که بدون توسل به انقلاب اساساً امکان در هم شکستن ماشین دولتی و گذر جامعه به فاز بالاتر وجود ندارد، کاملاً می توان دید که کسانی که جوانان ما را از انقلاب و اعمال قهر انقلابی می ترسانند در حقیقت کاری نمی کنند جز خلع سلاح مردم ما در جنگ با دشمنی تا بن دندان مسلح و عملاً کمک به پایداری و استمرار دیکتاتوری ضد مردمی جمهوری اسلامی. واقعیت نشان داده که قهر ضد انقلابی جمهوری اسلامی را جز با اعمال قهر انقلابی نمی توان در هم شکست و کسانی که از رادیکالیزه شدن مبارزات مردم وحشت دارند به این دلیل است که منافع خود را در حفظ همین نظام جابرانه می بینند و می فهمند که اعمال قهر انقلابی از سوی توده ها ناقوس مرگ محتوم نظام حافظ منافع شان را به صدا در آورده است.

## گفتگوی "پیام فدایی" با رفیق

### فریبرز سنجری



توضیح پیام فدائی: با در نظر گرفتن این واقعیت که خیزش عظیم مردم ما در ماههای اخیر باعث طرح سوالات متعددی شده است، گفتگویی با رفیق فریبرز سنجری ترتیب داده ایم تا نظرات اش را در باره برخی از این سوالات جویا شویم. با توجه به گستردگی این سوالات امیدواریم که این گفتگو را در آینده هم دنبال کنیم.

سرمداران جمهوری اسلامی، یک به یک به صحنه می آمدند و جوانان را تهدید می کردند. حتما تهدیدات آخوند جنتی رئیس شورای نگهبان و یکی از سازماندهندگان دسته های چماقدار رژیم را شنیده اید که هشدار داد: "اخلال گران روز قدس، برای سیزده آبان برنامه دارند" و یا حسینیان که در جریان قتل های زنجیره ای گفته بود "ما خودمان قاتل بوده ایم" تهدید کرد که اگر مخالفین روز ۱۳ آبان به میدان بیایند معلوم می شود که "چه کسانی دنبال آشوب هستند". این "قاتل"، با آشوب طلب قلمداد کردن هر کس که قصد دارد روز ۱۳ آبان در اعتراض به دولت به خیابان بیاید آنهم دو هفته قبل از فرا رسیدن چنین روزی، از قبل زمینه سرکوب آنها را تدارک می دید. هراس و نگرانی مسئولین حکومتی در این زمینه به آنجا رسید که یکی از فرماندهان سپاه پاسداران استان تهران با صراحت اعلام نمود که: "اگر نگران نباشیم در آینده مشکلات جدی تری را خواهیم داشت." بنابر این با توجه به چنین تبلیغات و تهدیداتی روشن است که وقتیکه توده ها بی اعتنا به چنین تهدیداتی برای اعتراض به خیابان می آیند و عملاً ۱۳ آبان را به روز اعتراض تبدیل می کنند، اعتراض به رژیم می که در اعمال ظلم و ستم و دزدی و فساد و سرکوب حد نمی شناسد، سرمداران حکومت باید هم وحشت کنند و "نگران" شوند.

شهدا بار دیگر راه سرخ رهائی مردم ما از سلطه نظام ظالمانه حاکم را با برجستگی در مقابل دید همگان قرار داد. این خونها در حالیکه بار دیگر افشاگر چهره جنایتکاران حاکم بر کشور شد این واقعیت را باز هم آشکار نمود که دیکتاتوری حاکم جز با زبان زور با مردم سخن نگفته و جز با توسل به قهر ضد انقلابی به اعتراضات آنها پاسخ نمی دهد. قهر ضد انقلابی ای که اصلی ترین عامل بقای نظم ضد مردمی کنونی است. اما در مورد سوالی که کردید باید تاکید کنم که بله! این روزها اخباری که از ایران شنیده می شود حکایت از تداوم اعتراضات توده ای دارد و اعتراضات روز ۱۳ آبان هم این واقعیت را بار دیگر به نمایش گذاشت. به خیابان آمدن مردم در این روز بیانگر عزم مردم مبارز ما برای نشان دادن مخالفت خود با دیکتاتوری حاکم می باشد. مردم می خواهند تا مثل تظاهرات "روز قدس" از هر امکانی جهت بروز اعتراض خود استفاده کنند و اصلاح طلبان حکومتی هم طبق معمول می خواهند این اعتراضات را کنترل و آنرا به حساب خود بگذارند. واقعیت این است که شرکت مردم در تظاهرات ۱۳ آبان آنچنان سرمداران جمهوری اسلامی را ترسانده است که این ترس را می شود در اظهار نظرتشان در مطبوعات دولتی بروشنی دید. به خصوص که آنها می بینند مردم علیرغم تهدیداتشان به خیابان آمدند. قبل از ۱۳ آبان

پیام فدائی: با سپاس از اینکه دعوت ما را پذیرفتید. همانطور که می دانید تحولات اخیر در کشور به سوالات زیادی دامن زده است، می خواستم نظرات شما را در مورد برخی از این سوالات که این روزها زیاد شنیده می شوند جویا شوم.

پاسخ: با تشکر از شما که چنین فرصتی را مهیا نمودید. امیدوارم که بتوانم پاسخگوی سوالات شما باشم.

پیام فدایی: اجازه دهید از مهمترین مساله یعنی مساله خیزش بزرگ توده ای شروع کنم. اعتراضات مردمی که در خرداد ماه اوج گرفت علیرغم سرکوب های ددمنشانه جمهوری اسلامی و همه افت و خیز هایش به اشکال مختلف و در سطوح گوناگون ادامه دارد. مثلاً چند روز پیش مردم در تعدادی از شهر های کشور مراسم های دولتی ۱۳ آبان را به محل اعتراض به رژیم تبدیل کردند. آیا شرکت در چنین مراسم هائی سیاست تحریم مراسم های دولتی را خدشه دار نمی سازد؟

پاسخ: سختم را با گرامیداشت یاد همه جانباختگان خیزش بزرگ مردمی اخیر شروع می کنم و تاکید می کنم که خون سرخ این



ندارند. به این دلیل است که از هر امکانی برای فریاد مطالبات و خواسته‌های خود سود می‌جویند حتی اگر این امکان استفاده از تظاهرات دولتی تحت عنوان "روز قدس" و یا "۱۳ آبان" باشد.

**پیام فدایی: قصد داشتیم که در این گفتگو در باره نقش اصلاح طلبان حکومتی در اعتراضات اخیر سوال کنیم. اما حالا که خودتان به آنها اشاره کردید بگذارید همین‌جا این سوال را طرح کنیم. شما یکی از مؤلفه‌های شرایط سیاسی کنونی را حضور پر رنگ اصلاح طلبان حکومتی در صحنه سیاسی میدانید. آیا با توجه به این واقعیت و فقدان یک تشکل انقلابی سراسری، نتیجه مبارزات مردم به سود اصلاح طلبان حکومتی تمام نمی‌شود؟**

**پاسخ:** اینکه مبارزات مردم ما از فقدان یک تشکل سراسری انقلابی در رنج است واقعیتی انکار ناپذیر می‌باشد. اما نباید فراموش کرد که آن تشکل انقلابی از آسمان نازل نخواهد شد بلکه همین مبارزات با فراز و نشیب‌های الزامی‌اش زمینه‌های غلبه بر این ضعف را فراهم می‌کند.

در ضمن باید دانست که صحنه سیاسی در یک کشور را صرفاً نیروهای انقلابی شکل نمی‌دهند. همان‌طور که قدرت حاکم یک طرف جدائی ناپذیر این معادله است همواره طیف رنگارنگی از نیروهای سیاسی در صحنه حضور دارند که هر یک به فراخور توان بسیج نیرو و امکاناتی که دارند در سیر رویدادها نقش ایفا می‌کنند. پس مسئله هیچ وقت این نیست که چه نیروهائی در صحنه حضور دارند بلکه اصل موضوع این است که باید دید چه روشهائی را باید در پیش گرفت و چه شعارهائی را باید سر داد و به چه نیروهائی باید تکیه نمود که نیروی انقلابی اما فعلاً ضعیف بتواند رشد کند و از ضعف، به قدرت رسیده و خواسته‌ها و مطالبات کارگران و توده‌های ستمدیده را منعکس نماید.

اهداف و شعارهای ارتجاعی طبقه حاکم با استفاده از موقعیت خاصی برای فریاد سرنگونی جمهوری اسلامی فرق وجود دارد. می‌دانید که اکثریت مردم همواره مراسم‌های دولتی را بایکوت می‌کنند و این از آگاهی و خشم و نفرت آنها نسبت به جمهوری اسلامی ناشی می‌شود. هنوز هم مردم به هیچوجه نباید در مراسم‌های دولتی شرکت کنند و تا آنجا که من اطلاع دارم شرکت هم نمی‌کنند. اما اگر جوانانی بخواهند و بکوشند برای بیان اعتراض خود به دیکتاتوری حاکم از چنین موقعیت‌هایی استفاده کنند و بکوشند تا برگزاری یک تظاهرات دولتی را به حرکتی بر علیه همین دولت تبدیل کنند موضوع فرق می‌کند. این، برخورد کاملاً درستی است. در ضمن از آنجا که این روزها اصلاح طلبان حکومتی در صحنه حضور دارند و می‌کوشند چنین حرکتی را کنترل کرده و به حساب خود واریز نمایند، باید کوشید تا با بردن شعارهای انقلابی و اشکال رادیکال اعتراض به درون مردم، با تاثیر گذاری اصلاح طلبان حکومتی بر مبارزه و اعتراض مردم مقابله نمود و اجازه نداد که شعارها و مطالبات آنها به شعارها و مطالبات غالب تبدیل شود. در واقع باید مانع از آن شد که اصلاح طلبان از جنبش مردم برای پیشبرد مقاصد ضد خلقی خود سوء استفاده کنند. واقعیت این است که به دلیل رشد جنبش توده‌ای و تشدید تضاد های درونی طبقه حاکمه اصلاح طلبان حکومتی در صحنه سیاسی کشور فعال هستند و در تلاش اند تا با سوار شدن بر موج اعتراضات مردمی آنها کنترل نموده و از انرژی اعتراضی مردم برای "چانه زنی"های خود با جناح قدرتمند حاکمیت سود جویند.

در ضمن باید توجه داشت که به دلیل ۳۰ سال سلطه ضد مردمی جمهوری اسلامی و همه ظلم‌ها و ستم‌ها و حق‌کشی‌ها و همه سرکوبها و جنایات این رژیم ددمنش، مردم جانیشان به لبشان رسیده است و چون استبداد لجام گسیخته حاکم از هر گونه تجمع مردم به شدت جلوگیری می‌کند، آنها امکانی برای رساندن صدای خود به دیگران

اما در مورد اینکه شرکت در چنین مراسم‌هایی ممکن است باعث رونق مراسم‌های نخ نما شده دولتی گردد، باید بگویم که هر وقت مردم با شعارهای انقلابی و روشهای رادیکال به میدان بایند بدون شک برنامه‌های رژیم را به هم زده و تبلیغاتش را خنثی خواهند نمود. در ضمن فراموش نکنیم که ۱۳ آبان روز دانش آموز هم هست و یاد آور روزی تاریخی در مبارزات ضد امپریالیستی - دموکراتیک توده‌های ماست که در طی آن دانش آموزان انقلابی در سال ۵۷ در خیابانها هر آنچه که نشانی از رژیم سلطنت داشت را به آتش کشیدند. بنابراین کاری که امسال مردم و جوانان ما کردند و به مقابله با نیروی سرکوب برخاسته و عکس‌های رهبران رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی را پائین کشیده و آتش زدند بار دیگر به "ذوب شدگان" در ولایت فقیه و اصلاح طلبانی که در تلاش اند تا چهره کریه این دیکتاتوری خون آشام را بزک نمایند نشان داد که چه خشم بیکرانی در اعماق جامعه انباشت شده است. واقعیت این است که اعتراضات مردم در این روز با توجه به شعارهای "ساختار شکنانه" شان به دیکتاتوری حاکم اجازه نداد که روز دانش آموز را به روز نمایش مضحکه اشغال سفارت آمریکا و به اصطلاح روز مبارزه با "استکبار جهانی" آنهم از سوی کسانی که در نوکری و مزدوری این "استکبار" دست همه مزدوران امپریالیسم را در جهان از پشت بسته اند تبدیل کنند.

**پیام فدایی: اگر چه به سوالی که شد پاسخ دادید ولی اجازه بدهید مشخصاً بپرسم، با توجه به اینکه جمهوری اسلامی هر سال ۱۲ آبان روز اشغال سفارت آمریکا را به عنوان روز مبارزه با استکبار جهانی جشن می‌گیرد، آیا استفاده از این موقعیت به معنای شرکت در تظاهرات دولتی تلقی می‌شود؟**

**پاسخ:** نه، به هیچوجه. شرکت در تظاهرات دولتی اصلاً جایز نیست. اما توجه کنید بین شرکت در یک تظاهرات دولتی و تبلیغ

اگر واقع بینانه به اوضاع نگاه کنیم نباید این امکان را نا دیده گرفت که ممکن است در جانی هم اوضاع به نفع فلان نیروی ضد انقلابی چرخ بخورد اما اگر مبارزین آگاهانه و با دیدی روشن همه توان خود را برای پیشبرد جنبش به جلو بکار ببرند از چنین احتمالاتی نباید ترسید. مبارزه انقلابی همواره با ریسک توأم است هیچگاه نمی توان همه چیز را صد در صد پیش بینی کرد. مهم این است که قادر باشیم از فعالیتهای خود درس بگیریم و این تجربه را توشه حرکات بعدی کنیم. نسلی که هم اکنون در خیابانها فریاد آزادی سر می دهد باید بداند که برای رسیدن به آزادی راه طولانی ای در پیش دارد.

**پیام فدایی: شما در حالی که می پذیرید جای یک تشکل سراسری انقلابی خالی است اما مطرح می کنید که نباید اجازه داد که شعارها و مطالبات اصلاح طلبان حکومتی بر اعتراضات مردمی غالب شود. آیا این یک تناقض نیست؟ چگونه در شرایط عدم وجود یک تشکل انقلابی می توان انتظار داشت که شعارها و مطالبات اصلاح طلبان در جنبش غالب نشوند؟**

**پاسخ:** گر چه نمی توان امکانات دارو دسته های اصلاح طلب حکومتی را نادیده گرفت اما فراموش نکنید که خیزش مردم ما یک حرکت خود انگیزه و فاقد رهبری بوده و هست. مردم در خیلی جاها شعارهایی سر دادند و به اشکالی از اعتراض متوسل شدند که حتی تصور آن خواب را بر همه جناح های حکومتی حرام می کند. چرا موسوی که چه رسانه های امپریالیستی به طریقی و چه ماشین تبلیغاتی جمهوری اسلامی به طریقی دیگر می کوشند با دمیدن بر جثه نحیف اش وی را "رهبر" این اعتراضات جا بزنند هر روز مجبور می شود اطلاعیه صادر کند و در آن ها از شعارها و اعمال مردم تبری جوید؟ چرا او مجبور می شود مدام جوانان را به دوری از افراط گرایی تشویق کند؟ این به خاطر آن است که جنبش مردم

یک چیز است و تلاش اصلاح طلبان برای بهره برداری از آن چیزی دیگر. مگر اصلاح طلبان که همواره مواظب بوده اند که مبادا از سوی مردم آسیبی به ارکان جمهوری اسلامی وارد شود سالها تبلیغ نمی کردند که دوران شعار "مرگ" بسر آمده است و دیگر نباید شعار "مرگ" و "نابود باید گردد" سر داد؟ اما چرا علیرغم همه آن تبلیغات، فریاد "مرگ بر دیکتاتور"، "مرگ بر خامنه ای" خیابانها را پر کرد و هم اکنون فضای دانشگاه ها از شعار "مرگ بر دیکتاتور" به لرزه در آمده است؟ جواب این است که آنچه مردم می خواهند با آنچه "خودی" های ولایت فقیه به دنبالش هستند زمین تا آسمان فرق دارد. این درست یکی از نکات قوت اوضاع کنونی است که هرگز نباید نادیده گرفته شود. از طرف دیگر، درست است که جای یک تشکل انقلابی سراسری خالی است اما وجود هسته ها، محافل و روابط انقلابی غیر قابل انکار می باشد. اتفاقاً امروز در شرایط گستردگی افکار و سنتهای انقلابی در سطح جامعه بر زمینه حدت یابی شدید تضاد های طبقاتی، شرایط کاملاً مهیا و آماده ای برای اشاعه شعارهای انقلابی وجود دارد.

**پیام فدایی: اگر چنین است پس چرا ما شاهد شعارهای عامیانه و سطحی ای در این اعتراضات بودیم. شعارهایی از قبیل "یک هفته، دو هفته، احمدی حموم نرفته"؟**

**پاسخ:** وقتی که مردم در سطح توده ای به خیابان می آیند و اتوریتته سازمان و یا حزبی انقلابی هم آنها را جهت نمی دهد شنیدن این گونه شعارها امری طبیعی است. اجازه بدهید که اضافه کنم وقتی تشکل انقلابی وجود نداشته باشد که خواست های واقعی و حرف دل مردم را در شعارهای مناسب در جنبش مطرح سازد، توده های مردم بر علیه جانیان حاکم حتی به فحش هم متوسل شده و خشم و نفرت خود از شرایط موجود را به آن طریق بیان می کنند. ولی باید به خاطر داشت که آنچه اهمیت دارد برآیند حاصل از این حرکت مردمی می باشد و نه اینکه فلان

شخص چه گفت و یا دیگری چه خواست. در مبارزات مردم در سالهای ۵۶ و ۵۷ هم خیلی شعارها داده می شد، اما تنها تعدادی از این شعارها حالت توده ای گرفت و ماندگار شد. به واقع یکی از الزامات هر حرکت توده ای خود به خودی چنین است. اجازه بدهید که به نمونه ای اشاره کنم. یکی از اولین تظاهرات هائی که در دوره شاه من خود در آن شرکت داشتم تظاهرات چهلم شهادت جهان پهلوان تختی در سال ۱۳۴۶ بود. در این تظاهرات که به خاطر مرگ غلامرضا تختی برگزار شده بود و توده های وسیعی از میان همه اقشار و طبقات جامعه در آن شرکت داشتند، علاوه بر شعارهای اصلی بر علیه رژیم شاه، هر شعار دیگری را می شد شنید از شعار به نفع خلق فلسطین و بر علیه اسرائیل تا شعار به نفع مائوتسه دون رهبر چین. اما آن شعاری که همگان آنرا فریاد می زدند و شعار اصلی تظاهرات شد همانا شعار "تا مرگ دیکتاتورها نهضت ادامه دارد" بود. بنابر این در برخورد با این خیزش بزرگ مردمی هم باید توجه داشت که مهم این نیست که در فلان خیابان فلان شخص چه گفته است، مهم این است که این مردم در اعتراض به سلطه رژیم جنایتکار حاکم به خیابان آمده و آنچه در اشکال مختلف و با شعارهای گوناگون فریاد زده و می زنند همانا خواست نابودی سلطه متعفن جمهوری اسلامی است.

**پیام فدایی: حال که بحث روی شعارهاست اجازه دهید بپرسم که آیا چون مردم به خیابان آمده اند و جنبش هم خود به خودی است باید هر شعاری که داده شده را تأیید کرد؟**

**پاسخ:** به هیچ وجه. وقتی که یک حرکت توده ای در جریان است که همه اقشار و طبقات مردمی در آن شرکت دارند و حتی بخشهایی از طبقه حاکمه هم در آن حضور می یابند تا آن را کنترل کنند. در چنین شرایطی خیلی شعارها داده می شود که برخی از آنها نه تنها درست و قابل تأیید هم نیستند بلکه حتی بر ضد مصالح و منافع

**انگلستان و فرانسه را در تقابل با جمهوری اسلامی می بیند و حتی برای خلاصی از شر استبداد حاکم به باری و کمک این قدرتها چشم دوخته اند؟**

**پاسخ:** بله ، من هم اتفاقاً با علم به وجود چنین گرایشاتی است که بر این نکته تاکید می کنم. متأسفانه عریده های پوچ و به ظاهر ضد امپریالیستی و ضد آمریکائی جمهوری اسلامی که ۳۰ سال است شبانه روز تکرار می شود باعث شده است که اولاً عده ای که همواره در سطح باقی مانده و فقط به ظاهر امور توجه دارند، فریب این هیاهو ها را خورده و برای این رژیم که تا بن استخوان وابسته به امپریالیسم است ، هویتی مستقل قائل شده و به این ترتیب نقش قدرتهای امپریالیستی در حفظ و حراست از این رژیم را نادیده می گیرند، ثانیاً از آن بدتر، آمریکا و قدرتهای بزرگ را در تقابل با این دار و دسته جنایتکار می بیند و ثالثاً از دو مورد قبلی هم دهشتناک تر، به بهانه مبارزه برای خلاصی از شر جمهوری اسلامی ، دست کمک بسوی قدرتهائی دراز می کنند که اتفاقاً بدون قطع قطعی سلطه آنها از ایران ، رسیدن به آزادی و دموکراسی امکان پذیر نبوده و خیالی بیش نیست.

با درنظر گرفتن این واقعیت که مردم ایران پس از سقوط شاه در خیابانها فریاد می زدند "بعد از شاه نوبت آمریکا است"، به هیچ وجه عجیب نبود که خمینی و رژیم جمهوری اسلامی اش که به نام همان مردم با فریب و دغلیکاری به قدرت رسیده بودند، در ادامه روش های دغلیکارانه خود آمریکا را با عنوان "استکبار" ظاهراً مورد حمله قرار داده و خود را ضد آمریکائی جا بزنند و حتی برای باوراندن این دروغ به مردم پرچم آمریکا را نیز به آتش کشیده و سفارت خانه آن را اشغال نمایند. هر چند مردم هوشیار ایران خیلی زود به دروغین بودن چنان تبلیغاتی پی بردند ولی بر زمینه آن تبلیغات و ادعا هائی از این قبیل که صدای آمریکا می کند که در خاورمیانه ایران کشوری است که آمریکا بیشترین وجهه

چون در این ۳۰ سال این ها آنقدر دروغ گفته اند که حالا "دروغگو" خود به یکی از شعار های مردمی تبدیل شده است. وقتی که سردمداران جمهوری اسلامی در روز روشن و حتی در جلو دوربین خون جوانان این مملکت را بر زمین ریخته و آنها را می کشند و بعد مدعی می شوند که نیرو های خارجی این جنایت را مرتکب شده اند، خوب معلوم است که مثلاً دانشجویان دانشگاه ها هم در مواجهه با مسئولین چنین دولتی باید فریاد بزنند "دروغگو برو گمشو".

در مورد قسمت دیگری از این سوال هم باید تاکید کنم که دشمنان اصلی مردم ما همواره امپریالیستها هستند که با حمایتهای آشکار و نهانشان در این ۳۰ سال این رژیم را سر و پا نگهداشته اند. بنابر این چنین شعار هائی فی نفسه نادرست نیست به شرطی که به توهم دشمن نبودن بقیه قدرت های استعمارگر دامن نزنند. فراموش نکنیم که جمهوری اسلامی نتیجه کنفرانس گوادولوپ با شرکت آمریکا، انگلستان، آلمان و فرانسه بود و خمینی با هواپیمای ایرفرانس در فرودگاه مهرآباد فرود آمد تا انقلاب مردم را به نفع آنان و حفظ سیستم سرمایه داری وابسته در ایران سرکوب و ایران را ویران و گورستان ها را آباد سازد. بنابر این اگر در شعارهائی که بر علیه روسیه و چین سر داده می شود، این دسته از دشمنان مردم ما را به دسته ای که در بالا از آن ها نام برده شد، اضافه کنیم آنگاه مبارزات مردم ما به کجراه نرفته است. واقعیت این است که شعار "مرگ بر امپریالیسم" (که در برگزیده همه امپریالیستهای است که از قبل غارت منابع طبیعی ایران و استثمار وحشیانه کارگران و زحمتکشان ما سودهای کلانی می برند) یکی از اصلی ترین شعار های مبارزات توده های ستمدیده ما که درگیر یک انقلاب ضد امپریالیستی و دموکراتیک هستند، می باشد. مردم ما بر علیه نظامی برخاسته اند که خدمتگزار امپریالیستها می باشد.

**پیام فدایی: اما این روزها بعضی ها در اپوزیسیون جمهوری اسلامی آمریکا و**

کارگران و توده های ستمدیده می باشند. اما بحث اصلاً این نیست که چه چیزی را باید تأیید کرد و چه چیزی را نباید تأیید نمود. حرف این است که آنچه باید مورد توجه قرار گیرد شعار های اصلی خیزش مردم است که در سطح وسیع سر داده می شود و باید در جهت همه گیر کردن شعار های انقلابی تلاش نمود.

**پیام فدایی: در مراسم نماز جمعه ای که رفسنجانی بعد از خیزش اخیر در آن امام جمعه بود ، وقتی که از بلندگو شعار می دادند "مرگ بر آمریکا" مردم فریاد می زدند "مرگ بر روسیه" یا "مرگ بر چین"، پرسشی که پیش می آید این است که اولاً چرا این شعارها سر داده می شد؟ آیا می توان گفت که این شعار ها انعکاسی از تغییراتی است که در ساخت اقتصادی کشور و جابجایی نقش و نفوذ قدرتهای امپریالیستی در جامعه ما پدید آمده است؟**

**پاسخ:** طرح چنین شعار هائی از سوی مردم ناشی از تغییر در ساخت اقتصادی جامعه ایران نیست. چنین شعارهائی به علت نفرت مردم نسبت به حمایت های علنی ای که دولتهای ضد مردمی روسیه و چین در روابط بین المللی و به خصوص در مسئله پروژۀ هسته ای از جمهوری اسلامی می کنند، زمینه پیدا کرده و سر داده می شود. جای تردید نیست که آنها برای چنین حمایت هائی حسابی رژیم را سر کیسه می کنند و به همین دلیل هم امروز بازار ایران به محل فروش کالا های بنجل آنها هم تبدیل شده است. اما همانطور که گفته شد دلیل اصلی سر دادن شعار بر علیه روسیه و چین در مخالفت و نفرت مردم از جمهوری اسلامی نهفته است که بطور علنی مورد حمایت آن دولت ها قرار دارد . مردم آنقدر از این رژیم متنفر اند که هر کس با وی همکاری کند آنها بر علیه اش می شوند. وضع طوری شده که اگر وابستگان به رژیم بگویند شب است خیلی ها می گویند نه روز است .



مثبت را در آنجا دارد، در اپوزیسیون رژیم هم کسانی حال برای جلب حمایت آمریکا، آمریکائی که نتایج لشکر کشی هایش در عراق و افغانستان جلو چشم همگان است، با هم دیگر مسابقه گذاشته اند. خوب البته این هم یکی دیگر از آثار مخرب سلطه جمهوری اسلامی در جامعه ماست که باید آنرا فهمید و در جریان مبارزات کارگران و توده های ستمدیده با آن به مقابله برخاسته و آن را اصلاح و حل نمود.

**پیام فدایی: شما گفتید که بازار ایران به محل فروش کالا های بنجل روسیه و چین تبدیل شده است. خوب اگر بپذیریم که وابستگی سیاسی از وابستگی اقتصادی نشات می گیرد شاید به همین دلیل است که نقش آمریکا و بقیه قدرتهای غربی در سیاستهای ایران تضعیف شده است؟**

**پاسخ:** درسته که من گفتم بازار ایران به محل فروش کالا های بنجل روسیه و چین هم تبدیل شده است اما چنین استنتاجی از این حرف درست نیست. چون اقتصاد ایران را نمی توان صرفاً به مورد واردات کالا محدود کرد؛ اقتصاد جامعه ما یک اقتصاد تک محصولی و وابسته به ارز حاصل از فروش نفت می باشد، در بازار نفت هم همانطور که می دانید، دست بالا را آمریکا و شرکتهای آمریکائی دارند. در واقع، هنوز هم همان کمپانی هائی که به "۷ خواهران نفتی" معروف بودند بازار نفت را کنترل می کنند که آمریکا در آن حرف آخر را می زند. بنابر این با در نظر گرفتن تمام مکانیزم های مرئی و نامرئی در این بازار می بینیم که هنوز هم سهم شیر به امپریالیسم آمریکا می رسد. از سوی دیگر به خاطر داشته باشید که علیرغم همه شعار ها و ادعا های کاذب سردمداران این رژیم که فریبکارانه خود را غیر وابسته به امپریالیسم جلوه می دهند، در دوران جمهوری اسلامی اقتصاد ایران درست در همان مسیری پیش می رود که صندوق بین المللی پول و بانک جهانی تعیین کرده اند. اگر به این واقعیت هم توجه کنیم که این

هم امر پوشیده ای نیست که آمریکا چه نقش مهمی در این نهاد های مالی بین المللی دارا است، آنوقت می توانیم به وابستگی اقتصاد ایران به امپریالیسم آمریکا بهتر پی ببریم.

براستی، تصور موقعیت رژیمی که خرج و دخلش وابسته به ارز حاصل از فروش نفت می باشد و این نفت هم در بازاری مبادله می شود که دست بالا را در آن آمریکا دارد زیاد سخت نیست. این را هم بیاد داشته باشیم که کشور وابسته کنترل مستقلى بر ارز حاصل از این معامله هم ندارد. چون در اینجا موضوع خرید و فروش معمولی و یک معامله ساده در میان نیست. یعنی در عمل این طور نیست که جمهوری اسلامی مثلاً صد میلیارد دلار نفت بفروشد و از آن به بعد با این پول هر کار که دلش خواست بکند، نه، خریدار که همان امپریالیست ها و در رأس آنها امپریالیسم آمریکا می باشند، پیشاپیش عمده واردی را که آن پول باید به سود امپریالیستها خرج شود را نیز تعیین می نمایند، چه از طریق قالب کردن کالاهای بنجل خود و صدور آنها به ایران و چه با بکار بردن مکانیسم های دیگری. تازه، علاوه بر عملکرد مکانیسم های مالی و اقتصادی که باعث می شوند پول حاصل از فروش نفت مجدداً به جیب دیگر کمپانی های امپریالیستی سرازیر شوند، نیاز های سیاسی امپریالیستها هم مطرح است که باعث می شود این ارز چه جهتی پیدا کند و نهایتاً در دست چه قدرتهایی انباشته گردد.

**پیام فدایی: اما مخالفین این تحلیل مدعی اند که پس از اشغال سفارت آمریکا در ایران یعنی بیش از ۲۰ سال است که آمریکا و جمهوری اسلامی با هم حتی رابطه سیاسی هم ندارند و بر عکس ما شاهد جدل ها و درگیری های آنها بوده ایم. بنابر این چگونه می توان باور داشت که آمریکا یکی از قدرتهای امپریالیستی هم در صحنه اقتصادی و هم در صحنه سیاسی در ایران باشد؟**

**پاسخ:** درست است که پس از آن مضحکه - که توضیح دلائل اش در آثار سازمانی ما موجود است - این دو رژیم روابط دیپلماتیک ندارند، اما این امر تنها توضیح دهنده شکل روابط این دو می باشد و نه ماهیت و محتوای آن. **فقدان روابط دیپلماتیک بین جمهوری اسلامی با آمریکا به مفهوم مستقل و ملی بودن رژیم جمهوری اسلامی از امپریالیسم آمریکا نیست.** اتفاقاً القاء این توهم، بخشی از سیاست عوامفریبانه ای ست که جمهوری اسلامی سعی کرده است به خورد مردم ما بدهد. می دانیم که یک پدیده که دارای ماهیت مشخصی است خود را در اشکال مختلفی نشان می دهد. بنابر این فقدان روابط دیپلماتیک رسمی به مفهوم عدم وجود روابط سیاسی و اقتصادی بین ایران و آمریکا نیست. الزامات سرکوب انقلاب سالهای ۵۶-۵۷ در شرایطی که توده ها از روحیه ضد امپریالیستی خیلی بالائی برخوردار بودند و از سوی دیگر نیاز غرب به بنیادگرایی اسلامی به خصوص برای مقابله و حتی جنگ در افغانستان با "ابر قدرت شوروی" فقدان رابطه رسمی را الزام آور می کرد. روابط دیپلماتیک نداشتن ایران با آمریکا و ظاهراً دشمنی این دو با یکدیگر به آمریکا امکان می داد که در حالیکه آنچه به مصلحت اش بود را بوسیله جمهوری اسلامی پیش ببرد، در همان حال خود را از نتایج الزامی سیاستهای بکار برده شده میرا جلوه دهد تا افکار عمومی، البته به کمک رسانه های امپریالیستی، دست امپریالیسم آمریکا که با عیای اسلامی خود را پوشانده است را در فجایع آفریده شده نبینند. تنها برای نمونه به جنگ امپریالیستی ایران و عراق نگاه کنید تا ببینید چگونه جمهوری اسلامی ۸ سال بر طبل جنگی کوبید که تنها به نفع قدرتهای امپریالیستی در غرب و شرق بود. در حالیکه آنها مدعی بودند که گویا در این مخاصمه بیطرف می باشند.

**پیام فدایی: با توجه به آنچه که گفتید و اساساً در پرتو چنین تحلیلی مخالفتها و**

**وجود جمهوری اسلامی و پرخاشگری های ظاهریش با آمریکا را در شرایط کنونی باید در چهار چوب چنین سیاستی مورد بررسی قرار داد.**

**پیام فدایی: برگردیم به اوضاع سیاسی امروز ایران. شما روی وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیسم تکیه کردید، اما در جریان خیزش بزرگ مردم در خرداد ماه دیدیم که سردمداران جمهوری اسلامی همه مخالفت های داخلی را کار امپریالیستها و قدرتهای خارجی قلمداد کردند. مثلا خامنه ای آن خیزش بزرگ را "انقلاب مخملی" و کار سرویس های جاسوسی آمریکا و انگلیس دانست، برخی با تکیه بر همین موارد مدعی اند که اگر این رژیم وابسته بود چنین مسایلی مطرح نمی شد؟**

**پاسخ:** ببینید همانطور که توضیح دادم همه واقعیات دلالت بر این دارد که این رژیم چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی وابسته به امپریالیسم است. بر این واقعیت هم تأکید کردم که از همان ابتدا منافع غرب و طبقه حاکمه در ایران ایجاب کرد این رابطه علنی نشود. درست به همین دلیل از همان آغاز "سرسپردگی در عمل و پرخاشگری در حرف" مشخصه رابطه جمهوری اسلامی با غرب شده است. این امر قدرت تبلیغاتی بزرگی در اختیار دو طرف این رابطه قرار داده تا در حالی که دست در دست هم بر علیه مردم ما توطئه می کنند اما افکار عمومی را فریب داده و خود را جدا از هم و حتی مخالف و گاه دشمن هم نشان دهند. این فریبکاری نو استعماری، به غرب و آمریکا امکان داده که سیاستهای خود را بر علیه مردم ایران زیر نام جمهوری اسلامی پیش ببرد و به دیکتاتوری حاکم هم امکان داده که پز ضد امپریالیستی به خود گرفته و هر نیروی مخالفی را وابسته به غرب جلوه دهد. این امر در حقیقت قدرت مانور بزرگی به آنها داده است.

وجود دارد که نشان می دهد جمهوری اسلامی در این کشور ها همان خطی را پیش می برد که قدرتهای بزرگ می خواهند. در مورد اینکه جمهوری اسلامی می خواهد قدرت برتر منطقه باشد و برای تحمیل همین امر بر قدرتهای غربی و آمریکا گویا با آنها در ستیز است، تنها لازم است نگاهی به واقعیت های صحنه سیاسی منطقه بیاندازم تا ببینیم که این تز چقدر بی پایه است. در زمان ریاست جمهوری نیکسون و موقعی که کسینجر در رأس وزارت خارجه آمریکا قرار داشت، سیاست دولت آمریکا این بود که قدرتهای منطقه ای شکل دهد تا برخی از کارهایش را بوسیله این قدرتها پیش ببرد. یکی از دلائل این امر تأثیری بود که مبارزات قهرمانانه مردم ویتنام بر جای گذاشته و موجب رسوائی آمریکا شده بود.

بنابراین در آن زمان آمریکا می خواست در مناطق دیگر هم دچار مشکلاتی که بر اثر جنگ ویتنام بروز کرده بود نشود. در چهار چوب چنین سیاستی بود که آمریکا زرادخانه بزرگی در اختیار شاه قرار داده بود تا مثلا در ظفار به نیابت از آنها بر علیه انقلابیون بجنگد. اما از آن روز ها سالهاست که می گذرد و امروز آمریکائی ها آشکارا عراق و افغانستان را اشغال کرده اند و ابائی هم ندارند که بگویند حالا حالا ها خیال خروج از آنجا و برگرداندن کامل ارتش شان را ندارند. با تعمق روی این واقعیت ها می توان دید که در چنین شرایطی نه امپریالیسم آمریکا به وجود رژیم های وابسته به خود نیاز دارد که آن را به قدرت فائقه در منطقه تبدیل نماید و نه اگر جمهوری اسلامی رژیمی غیر وابسته تلقی شود در دوره ای که این امپریالیسم منافع خود را از طریق حضور مستقیم خود در منطقه خاورمیانه تأمین شده می بینند، امکان و قدرت به اصطلاح مقابله با آمریکا را دارد که چنان سودائی را در سر پیرواند.

**اگر آمریکا زمانی اعمال ارتجاعی خود را در مناطق مختلف جهان با وجود "ابر قدرت شوروی" توجیه می کرد، اکنون آن دشمن را در شکل "تروریسم" و "بنیاد گرایی اسلامی" تعریف می کند.**

**تعارضات جمهوری اسلامی در عراق و افغانستان را چگونه توضیح می دهید؟ چون برخی مدعی اند که جمهوری اسلامی به دلیل دشمنی هایش با آمریکا و هم چنین چون می خواهد قدرت برتر منطقه گردد در این دو کشور با آمریکا در ستیز است؟**

**پاسخ:** اتفاقا این دو کشور درست مناطقی هستند که وابستگی و مزدوری سردمداران جمهوری اسلامی به امپریالیسم را در آنجا بهتر و با برجستگی بیشتری می توان دید. واقعیت این است که چه در جریان حمله ارتش آمریکا به افغانستان و چه در جریان تعرض آمریکا به عراق، جمهوری اسلامی از هیچ خوش خدمتی به نیرو های مهاجم کوتاهی نکرد. اتفاقا این دو مورد از مواردی است که همیشه سردمداران جمهوری اسلامی در تبلیغات خود آنها را به سر آمریکائی ها می زنند و مدعی اند که علیرغم همه خوش خدمتی ها، آمریکائی ها آنطور که باید قدر شناسی نکرده اند! **واقعیت این است که در سیاست هرگز نباید به ظواهر امور تکیه کرد بلکه باید روند های عینی و عملکردهای واقعی را دید و به حساب آورد. همان طور که افراد را نمی توان از روی آنچه در باره خود می گویند شناخت و باید عمل واقعیشان را در بستر شرایط مشخص ملاک قرار داد، در مورد این رژیم ها هم نمی توان از روی تبلیغاتی که در باره خود می کنند قضاوت نمود.** روشن است که هر رژیمی جهت پیشبرد سیاستهای خود و فریب مردم ادعا ها و دروغ هائی را اشاعه می دهد که اگر بخواهیم با تکیه بر آنها به تحلیل سیر رویداد ها بپردازیم کاری نکرده ایم جز رونویسی از تبلیغات دولتی و تکرار تبلیغات دروغین آنان با زبان خودمان.

اگر با دقت به آنچه در آن دو کشور گذشته و می گذرد توجه کنیم خواهیم دید که واقعیت های عینی حکایت از تعارض سیاستهای جمهوری اسلامی با آمریکا در عراق و افغانستان نمی کند. بر عکس دهها دلیل

۱۲ آبان. روز دانش آموز را به روز

تشدید مبارزه بر علیه رژیم

ضد خلقی جمهوری اسلامی

تبدیل کنیم!



در آستانه ۱۲ آبان هستیم و سردمداران جمهور ساله، فرار است به بهانه سالگرد مضحکه اشغال سفارت آمریکا در ۱۲ آبان سال ۵۸، در مقابل ساختمان سابق سفارت آمریکا راهپیمایی براه انداخته و به اصطلاح پیروزی بر "استکبار" را جشن بگیرند. جمهوری اسلامی که در طول سالها سلطه سیاهش برای پیشبرد منافع امپریالیسم آمریکا و امپریالیستهای دیگر از هیچ جنایتی کوتاهی نکرده است با پیشروی و وفاحت ذاتی خود این روز را "روز مبارزه با استکبار جهانی" نام نهاده و آنرا بصورت رسمی جشن میگیرد. اما ۱۲ آبان رژیم امسال در شرایطی فرا می رسد که جامعه تحت سلطه ما درگیر یک اوضاع بحرانی و ملتعب است. امسال در شرایطی که اعتراضات و مبارزات مردم گسترش بیسابقه ای یافته و مخالفین دیکتاتوری حاکم از هر روزنه ای برای فریاد خواستههای خود سود می جویند و وحشت، سردمداران رژیم را فرا گرفته که چه کنند تا معترضین به رژیم از تجمعات این روز جهت ابراز مخالفتها و مطالبات خود سود نجویند، روزی نبوده که مسئولین حکومتی هر یک به شکلی نگرانی و هراس خود را از تجمعات مردمی در این روز و "خطر" آن برای نظام را بروز نداده باشند. دیکتاتوری لجام گسیخته ای که هرگونه تجمعی را خطری برای بقای خود می داند حال در مانده است که چکار کند که مراسم های نج نما شده دولتی به بهانه ای جهت تجمع معترضین و ابراز خواستههای عادلانه آنها بر علیه دیکتاتوری حاکم تبدیل نشود. البته این هراس از این واقعیت سرچشمه می گیرد که بطور خودبخودی این خیر در همه جا پخش شده است که مردم روز ۱۲ آبان را به روز اعتراض به جمهوری اسلامی تبدیل خواهند نمود. امری که به نوبه خود اصلاح طلبان حکومتی را هم بر آن داشته تا جهت واریز کردن اعتراضات مردمی به حساب خود و در حقیقت کنترل خشم مردم به تکاپو بیفتند.

در واقعیت امر ۱۲ آبان روز دانش آموز می باشد؛ روزی است که دانش آموزان مبارز در سال ۵۷ و در جریان انقلاب آن سال به خیابانها ریخته و هر آنچه که نشانی از رژیم سلطنت داشت را به آتش کشیدند. اما مناسفانه با استقرار جمهوری اسلامی که خود بیانگر عدم توانایی مردم در واژگونی کل نظام سرمایه داری حاکم بر جامعه بود هیچگاه این رژیم ضد مردمی اجازه نداد که این روز به مثابه روز دانش آموز رسماً و آنطور که شایسته گرامیداشت مبارزات دانش آموزان مبارز بود پاس داشته شود. بطوری که سردمداران جمهوری اسلامی به دنبال مضحکه اشغال سفارت آمریکا در سال ۵۸ همواره تلاش کرده اند که به بهانه سالگرد این مضحکه روز دانش آموز را هر چه بیشتر درخاشیه قرار دهند.

اینک، با اوجگیری مبارزات مردم در ماههای اخیر، به نظر می رسد که فرصتی مهیاگشته تا روز دانش آموز را همانگونه که باید، یعنی به مثابه سمبل یک مبارزه عادلانه تاریخی بر علیه ستمگران ضد خلقی و کل دستگاه دیکتاتوری حاکم پاس داشت. به امید اینکه دانش آموزان و جوانان ما ۱۲ آبان امسال را به روز به آتش کشیدن هر آنچه که نشانی از رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی بر خود دارد تبدیل نموده و به این ترتیب به همه دارو دسته های حکومتی نشان دهند که اجازه نمی دهند نوکران قدرتهای جهانی روز دانش آموز را به روز نمایش مضحکه اشغال سفارت آمریکا و به اصطلاح روز مبارزه با "استکبار جهانی" و اهداف عوامفریبانه خود تبدیل کنند، چریکهای فدایی خلق ایران فرا رسیدن این روز را به تمامی مردم ایران و بویژه دانش آموزان مبارز تبریک گفته و بر شعارها و آرمانهای ضد امپریالیستی و دمکراتیک این روز تاریخی تاکید می کنند.

گرامی باد ۱۲ آبان، روز دانش آموز!

پیروز باد مبارزه انقلابی دانش آموزان!

جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد!

پیروز باد انقلاب!

زنده باد کمونیسم!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران

۱۰ آبان ۱۳۸۸ - اول نوامبر ۲۰۰۹

اعدام احسان فتاحیان.

نمایش ضعف و زبونی

جمهوری اسلامی!



رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی در بامداد روز چهارشنبه ۲۰ آبان ماه، احسان فتاحیان، جوان معترض کرد را برعزم مخالفت شدید افکار عمومی و سازمانهای مترقی در سنج اعدام کرد. این اقدام جنایتکارانه در شرایطی بوقوع پیوست که بیدادگاه های جمهوری اسلامی این جوان را پس از دستگیری و شکنجه های بسیار به ده سال زندان محکوم کرده بودند. اما دیکتاتوری حاکم که در برخورد با مخالفینش پایبند قانونی جز زور و سرکوب عریان نیست به دلیل ایستادگی احسان بر اعتقاداتش، با پیشروی تمام درحکم او تجدیدنظر کرده و وی را به اعدام محکوم نمود. این اقدام رژیم موج بزرگی از خشم و نفرت توده های ستمدیده و افکار عمومی را در داخل و خارج کشور برانگیخت و بیکار دیگر نشان داد که جمهوری اسلامی برای حفظ دیکتاتوری و برای اعمال سلطه وحشیانه خویش بر حیات و هستی خلقهای تحت ستم و کنترل جامع، زبانی جز زبان زور و شکنجه و زندان و اعدام و اعمال قهر ضد انقلابی نمی شناسد.

بدنبال اعدام احسان فتاحیان دستگاه های تبلیغاتی حکومت برای غلبه بر اوضاع بحرانی و در هراس از گسترش جنبش سرنگونی طلب توده ها به تبلیغ برای سازمان دادن موج جدیدی از اعدامهای جنایتکارانه بویژه در کردستان پرداخته اند. با این کار سران جمهوری اسلامی می کوشند تا در مقابل توده های دلبر و بویژه جوانان به پاخاسته ای که در ماه های اخیر با شعارهای مرگ بر دیکتاتور و مرگ بر ولی فقیه کل نظام استعمارگرانه حاکم را به مصاف طلبیده اند، باصطلاح قدر قدرتی خود را به نمایش گذارده و آنها را مرعوب سازند. اما این تلاش ها قبل از آنکه نمایش قدرت مرتجعین حاکم باشد بیانگر ضعف و زبونی آنها در مقابل شعله های آتش جنبش اعتراضی توده هاست. مرتجعین حاکم حاضر به درسگیری از تاریخ نیستند و نمی فهمند که نه کشتارهای دهه ۶۰ نه قتل عام سال ۶۷، نه قتلهای زنجیره ای و نه اعدام ده ها صد ها جوان معترض، قادر به خفه ساختن صدای عدالت خواهی و جنبش رهایی بخش مردم ما نخواهد شد. این جنایات بر عکس بر شدت نفرت و کینه کارگران و خلقهای تحت ستم بر علیه جمهوری اسلامی ضد خلقی و تمامی دار و دسته های درونیش افزوده و خنجر انتقام خلق بر علیه دشمنان طبقاتی اش را تیزتر خواهد کرد و سرانجام نظام وابسته و ارتجاعی حاکم را به دست توده ها به زباله دان تاریخ خواهد افکند.

ما اعدام وحشیانه احسان فتاحیان بدست جلادان جمهوری اسلامی را محکوم کرده و به خانواده و نزدیکانش تسلیت می گوئیم.

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زنده باد خلق رزمنده کرد که برای آزادی می رزمند!

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی ست!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران

۲۱ آبان ۱۳۸۸

شکی نیست که تجارت اسلحه در جهان موقعی می تواند رونق داشته و سود نصیب کمپانی های اسلحه سازی نماید که در منطقه یا مناطقی جنگ جریان داشته و یا خطر جنگ وجود داشته باشد. بنابراین جنگ یا خطر جنگ الزام رونق تجارت اسلحه می باشد. اما برای تولید و پخش مواد مخدر در مقیاسی کاملاً وسیع نیاز به شرایط خاصی است که فقدان قدرت مرکزی، عدم ثبات سیاسی، گسترش هر چه بیشتر ارتشاء و فساد دولتی از مشخصات آن است. حال اگر به این امر بیاندیشیم که جنگ باعث بوجود آمدن چه بلیشویئی در یک منطقه گشته و چه ناامنی هائی بوجود می آورد، می توانیم ببینیم که دو حوزه فوق الذکر از فعالیت بورژوا های میلیونر و متخصص عصر ما چگونه در ارتباطی تنگاتنگ با هم قرار می گیرند.

تا آنجا که به موضوع تجارت اسلحه مربوط است امروز دیگر خیلی ها می دانند که صاحبان کمپانی های اسلحه سازی و دولتهای پشتیبان آنها به چه دسیسه هائی متوسل می شوند تا با ایجاد بحران، خطر جنگ و خود جنگ بازار فروش سلاح را رونق بخشند! با دامن زدن به آتش جنگ که نابودی انسانها، بی خانمانی آنها و هزاران مصیبت دیگر ذاتی آن است، شرایط فروش این کالا های مرگبار فراهم می گردد و به این ترتیب بازار ۵۵/۲ میلیارد دلاری اسلحه در جهان به نفع کمپانی های اسلحه شکل می گیرد. اما اگر برای آب کردن این کالا (اسلحه) که خرید و فروشش بطور قانونی صورت می گیرد دست زدن به توطئه و دوز و کلک های زیادی لازم است، کارتل های دست اندر کار در ترافیک مواد مخدر جهت تسهیل تولید و فروش این کالای سود زای مرگ آفرین خود دهها برابر ریاکارانه تر و توطئه گرانه تر از خرید و فروش هر کالای دیگری عمل می کنند.

مواد مخدر در زمره کالاهائی قرار دارد که خرید و فروش آنها قانوناً "قانونی" نیست و به همین دلیل قانوناً نمی تواند در فروشگاه های زنجیره ای ارائه گردد. اما در واقعیت امر این کالا با عبور از مسیرهای گوناگون که تنها با دوز و کلک و ارتشاء و غیره همراه است عملاً در دسترس همگان قرار می گیرد که ساده ترین حالت آن نیز بصورت خرده فروشی در کوچه و خیابان می باشد. اما همین کالای غیر قانونی است که از راههای غیر قانونی بازاری دهها میلیارد دلاری را برای مافیای جهانی مواد مخدر مهیا نموده است، بازاری که آمار نشان می دهد که از بازار اسلحه نیز بزرگتر و پر رونق تر می باشد. جای تردید نیست که این کالا تنها بر زمینه وجود مناطق جنگی و مناطقی که کمترین کنترل دولتی در آنها وجود داشته و

## دو گزارش

و

### یک نتیجه!

گزارش نیویورک تایمز (در ۶ سپتامبر ۲۰۰۹) اطلاع می دهد که کل فروش اسلحه در سال ۲۰۰۸ به مبلغ ۵۵/۲ میلیارد دلار رسیده است که از این مبلغ ۲۷/۸ میلیارد دلار تنها فروش اسلحه از سوی آمریکا بوده است. نکته جالب این گزارش هم این است که با اینکه فروش اسلحه در سال ۲۰۰۸ نسبت به سال قبل ۷/۶ درصد کاهش یافته است اما سهم آمریکا ۵۰ درصد افزایش داشته است. اگر این امر با ارقام مشخص بیان شود یعنی سهم آمریکا از ۲۵/۴ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۷ به ۳۷/۸ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۸ رسیده است. بر اساس گزارش نیویورک تایمز بعد از آمریکا کشوری که بیشترین فروش را در این زمینه داشته ایتالیا می باشد که در سال ۲۰۰۸ اسلحه ای به ارزش ۲/۷ میلیارد دلار فروخته است؛ و بعد از این کشور روسیه با فروش ۳/۵ میلیارد دلار اسلحه در سال ۲۰۰۸ قرار دارد.

بدون شک آمار های درج شده در دو گزارش متفاوت فوق الذکر را از زوایای مختلفی می توان مورد بررسی قرار داده و در هر بررسی نتایج مشخصی از آنها استنتاج نمود. اما آنچه در اینجا مورد توجه ماست مقایسه رقم کل فروش اسلحه در جهان در سال ۲۰۰۸ یعنی ۵۵/۲ میلیارد دلار با عدد ۶۵ میلیارد دلار ارزش مواد مخدر تولید شده در افغانستان در همان سال می باشد. مقایسه این دو رقم بروشنی نشان می دهد که بنا بر این گزارشات بازار مواد مخدر تولید شده تنها در افغانستان حدود ۱۰ میلیارد دلار بیشتر از کل اسلحه ای است که در سال ۲۰۰۸ در کل جهان بفروش رسیده است. اگر آمار حجم مواد مخدر تولید شده در بقیه نقاط جهان و ارزش بازار آن را به این آمار اضافه کنیم در می یابیم که ترانزیت مواد مخدر در سراسر جهان به چه رقم نجومی سر زده است. واضح است که این واقعیت به خودی خود گسترش بیسابقه فساد در سیستم سرمایه داری حاکم بر جهان را آشکار می سازد، در عین حال از اینجا می توان به درجه رذالت سرمایه دارانی هم پی برد که آشکارا حیات و سرنوشت انسانها را وسیله سود اندوزی خود قرار داده اند.

اخیراً خبرگزاریهای بزرگ جهانی دو گزارش در مورد دو موضوع جداگانه را منعکس نموده اند که با اینکه این گزارشات از موضوعات جداگانه ای خبر می دهند اما هر دو تصویر گر بخشی از سیمای نظام سرمایه داری حاکم می باشند. شکی نیست که در سیستم سرمایه داری، سرمایه داران جز به سود خود به هیچ چیز دیگر نمی اندیشند و همواره نشان داده اند که به هیچ ارزشی جز آن هم باور ندارند، در گزارشات فوق این واقعیت را با برجستگی می توان مشاهده کرد. در یکی از این گزارشها، سازمان ملل حجم و ارزش بازار مواد مخدر در افغانستان را اطلاع می دهد و در دیگری نشریه نیویورک تایمز کل فروش اسلحه در جهان را بررسی می کند. با مطالعه گزارش سازمان ملل (۲۱ اکتبر ۲۰۰۹ - ۲۹ مهر ماه ۱۳۸۸) خبردار می شویم که بازار مواد مخدر تولید شده در افغانستان در سال ۲۰۰۸ مبلغ ۶۵ میلیارد دلار بوده است. بر اساس این گزارش ۹۲ درصد ترایاک جهان در افغانستان تولید می شود و سالانه معادل سه هزار و ۵۰۰ تن از این مواد به خارج از افغانستان صادر می شود. گزارش سازمان ملل روشن می سازد که ۴۰ درصد هروئین تولید شده در این کشور از طریق پاکستان و ۲۰ درصد از طریق ایران و ۲۵ درصد هم از طریق کشورهای آسیای میانه از افغانستان خارج می شود. این گزارش تصریح نموده که بهای هروئین صادر شده از افغانستان با عبور از هر مرزی افزایش می یابد، مثلاً اگر هروئین در کابل هر گرم سه دلار به فروش می رسد "همین میزان از هروئین در خیابان های لندن، میلان و مسکو به قیمت ۱۰۰ دلار فروخته می شود". اما نکته دیگری که در این گزارش بیشتر جلب توجه می کند این امر است که بر مبنای این گزارش در حالیکه ۱۵ میلیون نفر در جهان به مواد مخدر معتاد هستند، نیمی از مواد مخدر تولید شده در جهان در ایران، روسیه و اروپا مصرف می شود. در واقع، سهم روسیه و ایران در مصرف مواد مخدر هر کدام ۱۵ درصد است در حالیکه سهم همه اروپا ۱۹ درصد می باشد.

**اکنون به گزارش دوم توجه کنیم:**

تایمز نشان می دهد که مثلاً آمریکا در یک مدت معین ده برابر ایتالیا اسلحه فروخته است، این امر به خوبی آشکار می کند که چرا در صحنه سیاست جهان همه جا آمریکا در حال دامن زدن به تنش های محلی و منطقه ای است، و بعد کارتل های مواد مخدر چه سودی از وجود مناطق نا امن جنگی برای فروش کالاهای مرگ زای خود می برند.

در خاتمه برای تاکید بر اهمیتی که بازار مواد مخدر افغانستان در سیستم سرمایه داری جهانی کسب نموده لازم است بدانیم که ارزش دارائی های هزار تن از بزرگترین ثروتمندان انگلستان در یک سال گذشته که از سوی هفته نامه ساندی تایمز منتشر شده معادل ۲۵۸ میلیارد پوند تخمین زده شده. مقایسه این رقم با ارزش بازار ۶۵ میلیارد دلاری مواد مخدر افغانستان در سال ۲۰۰۸ اهمیت این تجارت را در نظام جهانی سرمایه داری نشان می دهد. چنین مقایسه ای جایگاه این بازار بزرگ را بهتر برجسته نموده و نشان می دهد که چرا امپریالیستها با ادعای برقراری امنیت و ثبات در افغانستان بر طبل جنگ و ناامنی در این کشور می کوبند و بر رونق بازار اسلحه به نفع خود می افزایند و چطور وجود نا امنی در آن کشور الزام رونق بازار مواد مخدر است. در حقیقت، امروز افغانستان به محلی که کارتل های گوناگون سرمایه داری منافعشان در آنجا به هم خورده تبدیل شده است.

توجیه گر حضور مستقیم نظامی آنها باشد به خوبی بر این امر آگاه اند که علیرغم سیطره شرایط جنگی در این منطقه و کشتار هر روزه مردم بیگناه این کشور، نه امنیتی در این کشور بوجود آمده و نه ثباتی حاصل شده است. اما اگر چنین اموری که امپریالیسم آمریکا مدعی ایجاد آن به هنگام لشکر کشی به افغانستان بود بوجود نیامده، بر عکس شرایط دلخواه قاچاقچیان مواد مخدر در آنجا کاملاً مهیا گشته است. آنچه امروز به روشنی می توان در این رابطه دید این است که جنگ و ناامنی در افغانستان با تولید و تجارت مواد مخدر گره خورده است. به این موضوع باید توجه داشت که از بازار پر سود مواد مخدر و آنچه در افغانستان تولید می شود چیز چندانی به کشاورز مزارع کشت خشخاش آن دیار نمی رسد. چرا که امپریالیستها شرایطی ایجاد کرده اند که آن کشاورز اولاً برای زنده ماندنش چاره ای جز کشت خشخاش ندارد، ثانیاً او در زمان برداشت الزاماً باید محصول بدست آمده را به دلالتان بین المللی مواد مخدر با قیمتی که قدرت پشتیبان آن دلالتان تعیین کرده بفروشد. در واقع محصول تمام شده درآخِر به دست مافیا های قاچاق مواد مخدری که بخشی ناگزیر از سرمایه داری امپریالیستی را تشکیل می دهند، می رسد. در همین رابطه جالب است بدانیم که کشت تریاک اتفاقاً در مناطقی از افغانستان گسترش بیشتری دارد که حضور نیروهای نظامی امپریالیستی در آنجا پر رنگ تر می باشد.

اگر فروش اسلحه مستلزم مناطق بحرانی، جنگ و احتمال جنگ می باشد و همانطور که گزارش یاد شده از نیویورک

لبیشو و هرج و مرج حاکم است، بیشترین امکان تولید و گسترش خود را یافته است.

افغانستان یکی از مهمترین مناطق تولید و صدور مواد مخدر در جهان می باشد. این کشور که پایه اقتصادی قابل توجهی نداشته و به دلیل سالها جنگ بر علیه شوروی سابق سخت فرسوده شده و قدرت نظامی قابل اتکائی هم ندارد، امروز برای امپریالیسم از اهمیت زیادی برخوردار است. با توجه به آمار اعجاب انگیز ارائه شده از سوی سازمان ملل در باره ارزش بازار مواد مخدر این کشور آیا دشوار است که بتوان به رابطه این امر و بی ثباتی دو دهه اخیر در این کشور پی برد؟ و به بخشی از دلایل استمرار جنگ در افغانستان واقف شد؟ به راستی چطور شد که امپریالیستها پس از اینکه شرایط قدرت گیری طالبان را در افغانستان فراهم نمودند و این موجود دست ساز خودشان را فرشته نجات افغانستان جلوه دادند، یکبارہ آن را اهریمنی زشت چهره خواندند؟! و بعد کار تبلیغ بر علیه این موجود دست ساز امپریالیست ها به آنجا کشید که دیدیم که بزرگترین قدرت نظامی جهان یعنی آمریکا به یارک متحدینش به بهانه "تروریسم" به افغانستان لشکر کشی کرد تا با صرف میلیونها دلار، دارو دسته طالبان را از قدرت ساقط و مثلاً در آنجا "ثبات و امنیت" بر قرار کند. درست در پرتو این لشکر کشی بود که عدم امنیت و بی ثباتی در افغانستان شدت گرفته و عملاً باعث گسترش تولید تریاک و رونق فروش مواد مخدر گشته است. قدرت های امپریالیستی که آتش جنگی طولانی را با دستاویز مبارزه با "تروریسم" در افغانستان بر افروخته اند تا

## گفتگو با فریبرز سنجری... از صفحه ۱۰

برای همین هم افشای در هم تنیدگی روابط بین جمهوری اسلامی و آمریکا به منابه رابطه ای ارباب و نوکری وظیفه بزرگی است که در مقابل نیرو های انقلابی قرار گرفته است.

واقعیت این است که تا لحظه فعلی غرب و آمریکا اساساً خواهان تغییر جمهوری اسلامی نبوده و نیستند که بخواهند برای برانداختن این دارو دسته وطن فروش "انقلاب مخملی" راه بیندازند. خیزش بزرگ مردم ما در خرداد ماه حرکتی خود انگیخته و فاقد رهبری بود که بوسیله مردمی کرد به استخوان رسیده برای رسیدن به آزادی و عدالت اجتماعی انجام شد و هیچ ربطی به قدرتهای امپریالیستی نداشت. این جنبش هم چون هر حرکت اجتماعی بزرگ نیرو های رنگارنگ سیاسی را به تکاپو انداخت، از جمله نیروهای سیاسی ضد خلقی را که به هر وسیله کوشیدند تا در سیر رویدادها تاثیر گذاشته و اجازه ندهند که اوضاع به ضرر آنها پیش رود. این کار را جناح خامنه ای به گونه ای، جناح موسوی و کروبی به گونه ای دیگر و آمریکا نیز به سبک و روش خود بر علیه مردم ما انجام دادند.

در رابطه با این سوال این را هم اضافه کنم که وقتیکه از وابستگی یک رژیم به امپریالیسم صحبت می کنیم نباید فراموش کنیم که تجربه نشان داده امپریالیسم هیچگاه سرنوشت اش را به سرنوشت هیچ رژیم مزدوری گره نزده و نمی زند. به همین دلیل بود که وقتی در دوره شاه امپریالیسم با خیزش عظیم توده ای علیه آن رژیم در اوضاع و احوال خاص آن دوره تشخیص داد که دیگر نمی تواند از آن رژیم که نوکری و وابستگی آن به امپریالیسم امری محرز و انکار ناپذیر بود، حمایت نماید، رأی به کنار رفتن آن داد. بنابر این، باید توجه داشت که آنچه همواره سیاست امپریالیسم را تعیین می کند منافع و مصالح همیشگی اش می باشد.

پیام فدایی: با سپاس از شما و به امید این که در فرصتهای دیگری هم پاسخگوی سوالات ما باشید.

پاسخ: من هم متقابلاً از شما سپاسگزارم و امیدوارم که توانسته باشم تا حدی پاسخگوی سوالاتی باشم که مطرح کردید.



## مرگ بر امپریالیسم آمریکا. مرگ بر فریبکاران (۲)

توضیح "پیام فدایی": مسئله اشغال سفارت آمریکا در تهران بوسیله کسانی که از سوی رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی "دانشجویان پیرو خط امام" نامیده شدند در زمان خود یکی از حوادثی بود که صحنه سیاسی ایران را شدیداً تکان داد. این واقعه در شرایطی از طرف جمهوری اسلامی طرح ریزی و به اجرا در آمد که توده های انقلابی می دیدند که حکومت تازه روی کار آمده قدمی در جهت تحقق خواسته های آنان انجام نمی دهد در حالی که توده ها درست به خاطر تحقق خواسته های عادلانه خود دست به قیام بهمین زده بودند، به همین خاطر بود که احساس می کردند که جمهوری اسلامی رژیم خلقی و ضد امپریالیست نیست. در چنین شرایطی بود که این رژیم دغلكار با اقدام به اشغال سفارت آمریکا و براه انداختن تبلیغاتی وسیع سعی کرد در نزد توده ها به خود چهره ضد آمریکائی و ضد امپریالیستی بدهد. مسلم است که این رویداد به خودی خود نمی توانست هدف فریبکارانه رژیم را برآورده ساخته و وسیعاً موجب فریب مردم مبارز ایران گردد. در اینجا بود که متأسفانه مماشات و سازشکاری نیروهای سیاسی به کمک رژیم جمهوری اسلامی آمد و در خدمت فریب توده های ستمدیده ایران قرار گرفته و عملاً باعث تحکیم موقیت متزلزل رژیم تازه به قدرت رسیده جمهوری اسلامی شد. شکی نیست که در این امر نامیمون سازشکاریهای دو سازمان قدرتمند در آن برهه بیشتر از مماشات دیگران موثر واقع شد، یکی سازمان مجاهدین خلق و دیگری نیروی با تابلوی "سازمان چریکهای فدائی خلق" که حال هدایت آن بدست اپورتونیستها و سازشکارانی افتاده بود که به تنها چیزی که نمی اندیشیدند منافع و مصالح جنبش انقلابی مردم و طبقه کارگر بود. به این ترتیب رژیم دغلكار جمهوری اسلامی در بستر مماشات و سازشکاری نیروهای عقب مانده سیاسی امکان یافت در حالیکه سیاستهای امپریالیسم را در ایران و منطقه پیش می برد، کماکان خود را نیروی ضد امپریالیست و مستقل جا بزند. سیاستی که تا هم اکنون نیز تداوم یافته است.

از آن زمان تا کنون ۳۰ سال می گذرد ولی نیروهای فوق الذکر هنوز جرأت نکرده اند به مردم توضیح دهند که چه عواملی باعث شد در فریب مردم یار و یاور خمینی و دارو دسته اش گردند و اشغال سفارت آمریکا و گروگان گیری را نه وسیله ای برای فریب مردم و تحکیم سلطه امپریالیسم و رژیم تازه به قدرت رسیده اش بلکه یک مبارزه ضد امپریالیستی جا بزنند. در همان مقطع چریکهای فدائی خلق ایران در پرتو تحلیل درست خویش از ماهیت رژیم تازه روی کار آمده جمهوری اسلامی و نظرات انقلابیانشان یک موضع کاملاً انقلابی و منطبق بر واقعیت در قبال آن حادثه اتخاذ نمودند که البته به این خاطر نیز مورد خشم و تمسخر نه فقط حکومت بلکه نیروهای سیاسی اپوزیسیون قرار گرفتند. تحلیل ها و مواضع چریک های فدائی خلق در مورد اشغال سفارت آمریکا و گروگان گیری در ۳ اعلامیه ای که در همان زمان منتشر شد، منعکس گشته است. در این نوشته ها با قاطعیت و صراحت کامل توضیح داده شده است که آن رویداد در درجه اول در جهت تلاش برای فریب توده های مبارز به اجرا در آمده است.

روند حوادث و پایان بسیار مضحک این فریبکاری نو استعماری، صحت موضع گیری ها و تحلیل های چریکهای فدائی خلق را اثبات نمود. در سالگرد این رویداد که هر ساله بوسیله فریبکاران حاکم تحت عنوان "روز مبارزه با استکبار جهانی" جشن گرفته می شود سومین اعلامیه ای که در این رابطه در تاریخ ۴ آذر ۱۳۵۹ منتشر شده است را به عنوان سند تاریخی ارزشمندی از آن زمان در این جا درج می کنیم.

کوشیدند تا آن ها را "خلق الساعه" و حرکت آنان را حرکتی خودانگیخته که از "متن جامعه جوشیده است" وانمود کنند. هرگونه ارتباط با آنان را منکر شوند و رابطه ی آن ها را با حزب جمهوری اسلامی از نظرها پنهان دارند. "دانشجویان پیرو خط امام" نیز دائماً می کوشیدند تا خود را "گروهی دانشجو" که به هیچ کجا وابستگی نداشته و تنها "امام" را تأیید می کنند، "گروهی دانشجو" که از سیاست و سیاست بازی سررشته نداشته و تنها "شور مبارزه ی ضد امپریالیستی" مشوق آنان است، "گروهی دانشجو" که به تضادهای درون هیئت حاکمه کاری نداشته و حتی "مخالف دولت" است و "گروهی دانشجو" که با سازمان های سیاسی عناد نمی ورزد و تنها با امپریالیسم آمریکا مبارزه می کند، وانمود سازند. آیا آن ها در این زمینه به مردم راست گفتند؟ بعدها حجت الاسلام موسوی خویینی ها که "سرپرستی" این "دانشجویان" را برعهده داشت، در مصاحبه های خود نشان داد که آن ها چندان هم بی سرپرست نبوده و چندان هم "خلق الساعه" متولد نشده و حرکت آن ها چندان هم "خود به خودی" نبوده است. خود جناب حجت الاسلام خویینی ها در مصاحبه با روزنامه جمهوری اسلامی (چهارشنبه ۲۵ تیرماه و پنجشنبه ۲۶ تیرماه ۱۳۵۹) درباره "دانشجویان پیرو خط امام" چنین می گوید:

"... این ها افرادی هستند که در جهاد سازندگی، نهضت سوادآموزی و در نهادهای دیگر قبلاً کار می کرده اند و بعد

**های درون حکومت جمهوری اسلامی را ندارند.** مخالفت ما با "دانشجویان پیرو خط امام" نه از آن رو بود که ما با اشغال سفارت آمریکا و گروگان گیری جاسوسان مستقر در آن مخالف باشیم و همچون دارودسته *بازرگان* یا بنی صدر و قطب زاده بگوئیم که این عمل موجب "انزوای بین المللی ایران" و یا "دامن زدن به اغتشاشات درون جامعه" است، ما از آن رو با این "دانشجویان" مخالف بودیم که حرکت آنان را چیزی جز منحرف کردن مبارزه ضد امپریالیستی توده ها (خصوصاً مبارزه ضد آمریکائی آنان) و تحکیم موقعیت امپریالیسم در جامعه ما و خود آنان را چیزی جز آلت دست امپریالیسم نمی دیدیم. در همان زمان تحلیل های ما در مورد "دانشجویان پیرو خط امام" مورد غضب بسیاری از گروه های سیاسی سازشکار قرار گرفت. آن ها این تحلیل ها را "دور از واقعیت" و "چپ" روانه می دانستند. اما حرکت عملی "دانشجویان پیرو خط امام" در طول یک سال گذشته آیا دیگر به این فرصت طلبان امکان می دهد تا خط فکری منحرف خود را که در بعضی مواقع تا خیانت به مبارزه ضد امپریالیستی توده ها کشیده شده توجیه نماید؟ آیا آن ها باز هم می توانند "دانشجویان پیرو خط امام" را "ضد امپریالیست" بنامند؟ بررسی نمایش اشغال سفارت از آغاز تا به امروز که پرده آخر آن در حال اتمام است، بهترین وسیله برای پاسخگویی به تمامی این نکات است.

"دانشجویان پیرو خط امام" که بودند و از کجا آمدند؟ سردمداران حکومت در ابتدا

اکنون که مجلس شورای اسلامی و دولت جمهوری اسلامی در پی آنند تا جاسوسان آمریکائی را به دولت آمریکا تحویل دهند، زمان آن فرا رسیده است تا یک بار دیگر عملکرد "دانشجویان پیرو خط امام" و نقشی را که آنان از آغاز اشغال سفارت آمریکا تا به امروز برعهده گرفته بودند، مورد ارزیابی قرار دهیم. **اکنون تمامی آن گروه های سیاسی که به حمایت از این "دانشجویان" برخاسته و عمل آنان را "انقلابی" خوانده بودند، باید درباره آنچه تبلیغ نمودند در مقابل خلق پاسخگو باشند. حرکت "دانشجویان پیرو خط امام" در طول یک سال گذشته آنچنان ماهیت این حرکت را آشکار ساخته است که هیچیک از آن دسته گروه های سیاسی ای که "دانشجویان پیرو خط امام" را نیروی "ضد امپریالیست" می نامیدند، نمی توانند با تکیه بر "عدم اطلاع از قضایا" از پاسخگویی طفره روند.**

ما از همان آغاز اشغال لانه ی جاسوسی آمریکا در طی دو اعلامیه (مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر فریبکاران- شماره ی ۱ و ۲) عملکرد دانشجویان خط امام را شکافتیم و نشان دادیم که آنان هدفی جز منحرف کردن مبارزه واقعاً ضد امپریالیستی توده ها با شرکت در مبارزه مابین جناح های امپریالیستی و تضعیف یکی به نفع دیگری و تسویه کردن خرده حساب های مابین جناح



هم کار خواهند کرد... و در جای دیگری در همین مصاحبه می گوید:

"... آن ها به دلیل روابطی که از قبل با من داشتند، جریان را درمیان گذاشتند و گفتند که چنین برنامه ای داریم، آیا این امر مطابق نقطه نظرهای امام می باشد؟...".

اگر حجت الاسلام خوینی ها هم این نکات را بر زبان نمی آورد، خود سیر وقایع به خوبی نشان می داد که "دانشجویان پیرو خط امام" دست پرورده چه کسانی هستند و چگونه یکی از وسائل حکومت جمهوری اسلامی به طور اعم و یکی از وسائل حزب جمهوری اسلامی به طور اخص در سرکوب مبارزات ضدامپریالیستی خلق و حافظ منافع امپریالیستند. مگر مردم ما فراموش کرده اند که در روزهای قیام بهمن ماه هنگامی که مردم قهرمان تهران و نیروهای رزمنده به همین جاسوسخانه یورش بردند، چگونه حکومت جمهوری اسلامی به سرعت به کمک آمریکائی ها آمد. دکتر یزدی را به سفارتخانه فرستاد و حاج ماشاءالله قصاب و اوپاش زیردست او را به محافظت از همین جاسوسان آمریکائی و همین جاسوسخانه گماشت و اعلام کرد که این عمل مغایر با اهداف انقلاب اسلامی بوده است؟ مگر در یکی از اسناد سری همین سفارتخانه نوشته نشده است که: "کاشانی رهبر یکی از گروه هائی بود که سفارت را نجات داد" (سند محرمانه ی سفارت آمریکا درباره ی بیوگرافی حاج ماشاءالله قصاب- تأکید از ماست)؟ پس آیا می توان قبول کرد که عده ای "دانشجوی گمنام" به سفارت آمریکا یورش برند و اعضای سفارت را به گروگان بگیرند و دولت جمهوری اسلامی نه تنها دکتر یزدی را و حاج ماشاءالله قصاب را به سراغ آن ها نفرستند، بلکه فی الفور رادیو و تلویزیون خود را در اختیار آنان قراردهد و تمامی سردمداران حکومت، از ریز تا درشت به تأیید عمل "دانشجویان" بپردازند؟ بنابراین، این ادعای سردمداران حکومت و خود "دانشجویان پیرو خط امام" که "دانشجویان پیرو خط امام" بدون هرگونه وابستگی و بدون هرگونه رابطه با حکومت دست به حرکت زده اند، حتی کودکان دبستانی را نیز به خنده می اندازد.

اما چرا همه گردانندگان رژیم و تمامی بوق های تبلیغاتی آنان، کوشش داشتند تا به هر ترتیبی که شده است به مردم بقبولاند که "دانشجویان پیرو خط امام" به دولت و دولتیان و حزب جمهوری اسلامی وابستگی ندارند؟

گردانندگان حکومت خوب می دانند که مردم ما بنابه تجربه مبارزاتی خویش نسبت به دولت و هرآنچه که به دولت وابسته باشد، بی اعتمادند. این غریزه طبقاتی توده ها ناشی از تجربه یک قرن و نیم حکومت امپریالیست ها و ایادی آنان بر مردم ماست. مردم در طول سالیان دراز زندگی خود دیده اند که چگونه حکومت ها

آن ها را سرکوب کرده اند، به آن ها دروغ گفته اند و از تمامی وسائل خود سود جسته اند تا آن ها را بفریبند. به همین دلیل است که تمامی گردانندگان حکومت کوشش دارند تا خود را "دولتی" نشان ندهند و به همین دلیل بود که کوشش شد تا رابطه "دانشجویان پیرو خط امام" با حکومت آشکار نگردد و به همین دلیل بود که بر آن ها نام "دانشجویان پیرو خط امام" نهادند. به آن ها "دانشجو" گفتند تا از یک طرف از ذهنیت توده درباره دانشجویان و مبارزات آن ها برعلیه امپریالیسم و حکومت های دست نشانده آن ها سود جسته و از طرف دیگر جمع آمدن آن ها را به گرد هم، جمع آمدن صف دانشجو قلمداد نمایند. و بدان ها "پیرو خط امام" گفتند زیرا که از روزهای پس از قیام، تمامی جناح های حاکمه از دارودسته حزب جمهوری اسلامی تا دارودسته بازرگان و باند بنی صدر و ... متفق القول بودند که مسئله ی "امام" را جدا از مسئله دولت و جدا از مسئله اعمال دولت و تضادهای مابین جناح بندی های درون آن وانمود سازند تا "امام" را میرا از تمامی اشتباهات و خیانت های دولت نگاه دارند تا در موقع مقتضی و در آن هنگام که توده های مردم برعلیه دولت به خشم می آیند، "امام" بتواند با حمله به دولت، دولت را حفظ نماید و تاکنون نیز دیده ایم که این شیوه چندین بار به کار گرفته شده است. پس اعلام وابستگی این گروه "دانشجو" به "امام"، این "حسن" را داشت که به اصطلاح حساب این "دانشجویان" نیز از حساب دولت و از حساب زدویندهای درونی حکومت جدا بماند، زیرا اگر فی المثل بر آن ها نام "دانشجویان پیرو حزب جمهوری اسلامی" و یا "دانشجویان پیرو خط جمهوری اسلامی" و یا ... می نهادند، از این "دانشجویان" چه باقی می ماند؟ کار این عوام فریبی تا بدان جا طرح ریزی شده بود که "دانشجویان پیرو خط امام" در آغاز حتی از تاختن به گروه های سیاسی ای که حکومت ماه ها بود که برعلیه آن ها تبلیغ می نمود، خودداری کردند. سرپرستان این "دانشجویان" می دانستند که اگر در ابتدای کار به موضع گیری در برابر سازمان ها و گروه های سیاسی بپردازند، دست خود را در برابر مردم باز خواهند کرد و مردم نخواهند پذیرفت که این دانشجویان صرفاً در اثر "شور مبارزه با امپریالیسم" سفارت را اشغال کرده و نوک تیز حمله خود را متوجه آمریکا کرده اند. پس تأمل نمودند و دیدیم آنگاه که زمان "مطلوب" فرا رسید، این "دانشجویان فقط مخالف آمریکا" چگونه همصدا با دیگر وسائل تبلیغاتی رژیم به دروغگوئی و سمپاشی برعلیه سازمان های سیاسی پرداختند و فی المثل برعلیه تظاهراتی که خائنین به سازمان ما، تحت عنوان سازمان چریک های فدایی خلق ایران به راه انداختند و جمعیت عظیمی را به کجراه سفارت بردند تا در آن جا از عمل همین "دانشجویان" و "حوزه ی علمیه قم"

و "آیت الله خمینی" حمایت نمایند، چگونه موضع گیری کرده و برعلیه راهپیمائی اعلامیه صادر کردند. و دیدیم که برعلیه سازمان مجاهدین خلق که به حمایت از "دانشجویان پیرو خط امام" برخاسته بود و کوشش داشت تا به توده ها بقبولاند که "دانشجویان پیرو خط امام" ضدامپریالیستند و هواداران خود را شب و شب تا صبح در پشت درهای سفارت نگه داشته بود تا شعارهای "دانشجوی خط امام، برتو درود، برتو سلام" و یا "دانشجوی خط امام، افشاء کن، افشاء کن" را به "میان مردم ببرند"! چگونه "به موقع" پاسخ دادند و ابتدا با افشاگری های کذائی کوشیدند تا کاندیدای این سازمان را برای مجلس شورای اسلامی، وابسته به آمریکا قلمداد کنند و سپس در موقع "مناسب تر" یک بیانیه ی چند صفحه ای در اثبات "منافق بودن سازمان مجاهدین خلق و مضار منافق" صادر کردند و کار به آن جا کشید که شعار "دانشجوی خط امام، افشاء کن، افشاء کن" که هدف خود را افشای "لیبرال ها" قرار داده بود، توسط حکومت به شعار "دانشجوی خط امام، افشاء کن، افشاء کن، منافقو رسوا کن، رسوا کن" تبدیل شد و جالب آن که هر دو این سازمان ها و سازمان هائی از این دست با کمک به تحکیم موقعیت "دانشجویان پیرو خط امام" در میان توده ها، نه تنها زمینه تبلیغات سوء این "دانشجویان" را برعلیه کلیه سازمان های انقلابی و مترقی فراهم نمودند، بلکه تبلیغات "دانشجویان پیرو خط امام" برعلیه خود آنان نیز کاربرد بیشتری یافت.

**حیله و نیرنگ حکومت و تبلیغات آن دسته از گروه های سیاسی که به حمایت از "دانشجویان پیرو خط امام" برخاسته بودند موجب گردید تا بخشی از توده ها فریب خورده و گمان برند که "دانشجویان پیرو خط امام" واقعاً ضدامپریالیستند و حکومتی نیز که به پشتیبانی از آنان برخاسته است، خصلت ضدامپریالیستی دارد. آن**

بخشی از مردم ما که نمی توانستند به گنه قضایا پی ببرند، می دیدند که سفارت اشغال شده است، جاسوسان آمریکائی دستگیر شده اند، اسناد خیانت برخی از عناصر دستگاه دولت مانند امیر انتظام، میناچی، مقدم مراغه ای و ... افشاء می شود و شعارهای ضدامریکائی و ضد کارتر نیر دائماً ورد زبان "دانشجویان پیرو خط امام" و حکومت حامی آن هاست. پس همه این ها را دلائلی کافی می دیدند در اثبات آن که افراد مستقر در سفارتخانه آمریکا "ضدامپریالیستند" و حکومت نیز که از اعمال آن ها پشتیبانی می کند، بالطبع ضدامپریالیست است. این توهم توده ها را تبلیغات گروه های سیاسی سازشکار نیز شدیداً دامن می زد و تقویت می نمود. آن بخش از توده ها و آن دسته از روشنفکرانی که فریب نمایش اشغال سفارت را خوردند، درواقع به سطحی ترین قسمت واقعیتی

صدق این حکم را درخواست می‌یافت که: "میزان رأی ملت است". آری قدرت اینان در درصد مردمی است که به خیابان‌ها می‌کشاند، در درصد فریبی است که می‌توانند اشاعه دهند و اعمال کنند. اگر به این عامل خدشه‌ای وارد شود، دیگر ضرورت وجودی این حاکمیت نفی گشته است. همان طوری که گفتیم، مقاومت دلبرانه‌ی خلق کرد، انفجار انزلی، محصن‌ها و اعتراضات پی‌در پی به آن‌جا رسید که بخشی از خود هیئت حاکمه فریاد برآورد که: "امام تنهاست". تنهائی او در درصد آرائی که در انتخابات شوراها به صندوق ریخته شد، تجلی یافت. در دانشگاه‌ها دیگر خط او را نمی‌خواندند. پس می‌بایست پیروان "خط" او اظهار وجود کنند. این درست در شرایطی است که بیش از هر زمان دیگری تنهائی خطرناک است، چرا که باید قانون اساسی کذائی به فراندوم گذاشته شود تا حاکمیت آنان "قانونی" گشته و وسائل سرکوب توجیه گردد. باید رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر انتخاب شوند تا عروسک‌های خیمه شب بازی "فقیه" گردند. از طرف دیگر باید برای سرکوب هرچه بیشتر جنبش، توجیهانی آماده کرد. باید که حداقل بخشی از مردم را در مقابل این سرکوب فریفت. به همین دلیل است که هنوز پیروان "خط امام" در سفارت جانیافته بودند که هرگونه تظاهراتی یک بار دیگر ممنوع اعلام شد و سپس به وسیله "شورای انقلاب" هرگونه تحصن و اعتراض زحمتکشان، نه تنها غیرقانونی، بلکه به عنوان یک عمل آمریکائی تهدید به سرکوب گردید...") اعلامیه شماره ۱۵، به تاریخ ۵۸/۹/۱

و سپس اضافه شده است که: "چگونه می‌شد هم "تنهائی" را از بین برد و هم سرکوب خلق را گسترش داد؟ روحانیت از دیرباز به توانائی شناخت روحیات توده‌ها معروف است. در این‌جا نیز آنان وضعیت و روحیه مردم را صحیح ارزیابی نمودند. جنبش ضدامپریالیستی توده‌ها در حال اوج گرفتن بود، پس تنها راهی که می‌توانست دوباره اینان را بر جنبش توده‌ها سوار کند تا از این نیروی لایزال در جهت اهداف خویش سود جویند، اتخاذ تاکتیک‌هایی مناسب با این فضا بود. از این رو سفارت آمریکا می‌بایست "اشغال" شود... (همان اعلامیه).

**حجت الاسلام خونینی‌ها نیز در مصاحبه خود با روزنامه جمهوری اسلامی در تاریخ چهارشنبه ۲۵ تیرماه، گوشه‌ای از آنچه را که ما گفته بودیم، البته با زبان بی‌زبانی و به سبک تمام گردانندگان حکومت، بیان می‌کند. او در پاسخ این سؤال که: "بفرمائید که حرکت دانشجویان مسلمان بجز بعد افشاکری از چه ویژه‌گی خاص دیگری برخوردار بوده است؟" می‌گوید: "مسئله‌ی بسیار**

**از آمریکا اعتراضی نکردند. اما در عوض نمایش اشغال سفارت کوشش خود را تحکیم حکومت جمهوری اسلامی که وابسته به امپریالیسم است، نهاد. "دانشجویان پیرو خط امام" زمانی به صحنه آمدند که مبارزه‌ی ضدامپریالیستی توده‌ها هر دم اوج می‌گرفت و این مبارزه خواه ناخواه اساس حکومت جمهوری اسلامی را به خطر می‌انداخت. حکومت که مبارزه‌ی ضدامپریالیستی توده‌ها را سرکوب می‌نمود، درک کرد که قادر به مقابله و رویارویی با این جنبش عظیم توده‌ای نیست و مبارزه‌ی ضدامپریالیستی توده‌ها می‌رود تا هرچه بیشتر رادیکال شده و توده‌ها را گرد سازمان‌های مترقی جمع نماید. پس کوشید تا همچون گذشته، خود در پیشاپیش این حرکت قرار گرفته و آن را از محتوای انقلابی خود خالی کند و آن‌ها را به بیراهه کشاند. بدین ترتیب با به راه انداختن نمایش تسخیر سفارت یکی از رندانه‌ترین تاکتیک‌های خود را مورد استفاده قرارداد.**

**ما در همان موقع در اعلامیه "مرگ بر امپریالیسم آمریکا، مرگ بر فریبکاران" (شماره ۲) آن اوضاع اجتماعی‌ای را که حکومت را به براه انداختن نمایش تسخیر سفارت وادار کرد، چنین توصیف نمودیم: "... پس اگر حاکمیت کنونی، حاکمیتی وابسته است، تسخیر سفارت آمریکا به چه معناست؟ این نیرنگ تازه چه اهدافی را تعقیب می‌کند؟ استفاده از احساسات ضدامپریالیستی خلق برای نیروهای وابسته به امپریالیسم چه سودی دربر دارد؟ برای این که بتوان به سئوالات فوق پاسخ گفت، باید اندکی به عقب برگشت. باید دید حاکمیت کنونی در چه شرایطی قرار داشت. تهاجم نظامی حاکمیت کنونی به گوردستان و مقاومت دلبرانه خلق کرد، علیرغم نظر سازشکارانی چون آنهائی که نام سازمان ما را غصب کرده‌اند، "تنها و تنها به نفع امپریالیسم" نبود. این جنگ آنچنان شکستی برای حاکمیت کنونی به بار آورد و آنچنان چهره درنده خوی این تازه‌به‌دوران رسیده‌ها را افشاء کرد که عجزشان در سخنان شان نیز آشکار شد. اوج گیری روزافزون جنبش توده‌ای که محصول رشد ناراضی‌مندی مردم همراه با رشد روزافزون تورم، گرانی و بیکاری است و ناتوانی این قشر محدودالفکر در تنظیم روابط حاکم، در تولید و توزیع و سیاست، شرایط سیاسی جامعه ما را هرچه بیشتر دچار بحران ساخت. جدا شدن هرچه بیشتر توده‌ها از اینان با رشد هرچه بیشتر تضادهای داخلی آنان توأم شد. استعفاهای پی‌در پی و به قول بازرگان "تهمت زنی"‌ها آغاز گشت که خود این امر در جدائی هرچه بیشتر توده‌ها از حاکمین وقت مؤثر افتاد. اگر به شرایط به قدرت رسیدن اینان بیاوریم،**

که جریان داشت، توجه کردند. آن‌ها نمی‌توانستند این مسئله به ظاهر متناقض را برای خود حل نمایند که حکومتی، گروهی و یا فردی می‌تواند برعلیه امپریالیسم شعار دهد، دشنام نثار او کند، اما در عمل منافع امپریالیسم را دنبال نماید و موقعیت امپریالیسم را در جامعه مستحکم سازد. اما این حيله جدیدی نیست و از دیرباز مورد استفاده‌ی امپریالیست‌ها و ایادی آنان قرار گرفته است. آن دسته از مردمی که تجاری از گذشته داشتند، می‌گفتند که انگلیسی‌ها به آخوندها پول می‌دادند تا روی منبر به انگلیسی‌ها فحش دهند. شاید در گذشته عده‌ای گمان می‌کردند این سخنان که به ظاهر متناقض به نظر می‌رسد، ناشی از همان درکی است که همه‌ی کارها را زیر سر انگلیسی‌ها می‌داند. اما از روزهای پس از قیام دیدیم که امپریالیست‌ها و در رأس آن‌ها امپریالیسم آمریکا از همین شیوه سود بردند. در جنبش مشروطه نیز در آن هنگام که سلطنت‌طلبان قادر نشدند تا با رودروئی مستقیم جلوی جنبش را سد نمایند، ناگهان همگی مشروطه طلب شدند و بدین ترتیب توانستند با نفوذ در صفوف توده‌ها از درون به این جنبش ضربه بزنند و سردمداران کنونی حکومت جمهوری اسلامی نیز همین شیوه را در پیش گرفتند. در شرایطی که جنبش وسیع و گسترده‌ی توده‌ای می‌رفت تا بساط امپریالیسم و سگ زنجیری او شاه را از جامعه‌ی ما برچیند، امپریالیسم با زدویند با سردمداران کنونی حکومت که در صفوف مردم رخنه کرده بودند، طرح حکومت جمهوری اسلامی را ریخت. اما آیا سردمداران حکومت جمهوری اسلامی می‌توانستند در شرایطی که موج جنبش ضدامپریالیستی توده‌ها هر روز اوج بیشتری می‌گرفت، همچون حکومت محمدرضاشاه خائن علناً خود را دوست آمریکا قلمداد نمایند و آنگاه آیا توده‌ها می‌پذیرفتند که اینان بر سر کار آیند؟ آنچه در این میان مهم است، نه شعارها و گفتار "نغز" درباره امپریالیسم، بلکه عملکرد این حکومت‌ها و افراد است که ماهیت آنان را نشان می‌دهد. ما اگر شعارهای "دانشجویان پیرو خط امام" را به کناری نهیم، دیگر چه دلیلی برای مبارزه‌ی ضدامپریالیستی آن‌ها باقی می‌ماند و آن‌ها کدام گام عملی را در جهت مبارزه با امپریالیسم برداشتند؟ حتی آن شعارهایی که سرپرستان "دانشجویان پیرو خط امام" بر زبان این "دانشجویان" جاری می‌ساختند، آنچنان با ظرافت انتخاب می‌شد که هیچگاه با حرکت عملی حکومت در تضاد قرارنگرفت. **فی المثل "دانشجویان پیرو خط امام" هیچگاه در شعارهای خود طالب آن نشدند تا کلیه‌ی قراردادهای اقتصادی-سیاسی و نظامی مابین دولت آمریکا و دولت ایران افشاء شود. آن‌ها هیچگاه به خرید اسلحه و قطعات یدکی اسلحه**

مراتب از "افشاگرهای" کذائی "دانشجویان پیرو خط امام" مهمتر و اساسی تر بود. مهندس بازرگان در مجلس شورای اسلامی به صراحت گفت که "امام" با ادامه رابطه با آمریکا و خرید اسلحه از آمریکا و آوردن متخصصین آمریکائی به ایران موافق بوده است. مهندس بازرگان نشان داد که قبل از قیام نه تنها با هویدر بلکه با سفیر آمریکا، با سران ارتش و ... مذاکره کرده است و نه تنها او، بلکه آیت الله بهشتی، حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی و حتی خود "امام" و "پاران پاریس" در این مذاکرات شرکت کرده اند. حالا تضادهای درونی حاکمیت به آنچنان مراحل حادی رسیده است که نه فقط بازرگان، بلکه یزدی و قطب زاده نیز دست به اصطلاح "افشاگری" می زنند. به مجموعه آنچه بازرگان از آغاز جریان سفارت تا پایان آن از جناح مخالف "افشاء" نمود، توجه کنید تا دریابید که با این حساب مهندس بازرگان به مراتب از "دانشجویان پیرو خط امام" ضدامپریالیست تر از آب درمی آید و نه تنها او، بلکه همه سردمداران حکومت از یزدی و قطب زاده گرفته تا بنی صدر و شرکاء و حزب جمهوری اسلامی همگی دشمن امپریالیسم آمریکا خواهند بود، زیرا همه آن ها برعلیه یکدیگر دست به "افشاگری" می زنند.

از علائم و آثار دیگری که دلیل بر "ضدامپریالیست" بودن "دانشجویان پیرو خط امام" تلقی می گردد، آن بود که آمریکا به عنوان اعتراض به "اشغال سفارت" با ایران "قطع رابطه" نمود و کشور را "محاصره اقتصادی" کرد. دولت جمهوری اسلامی نیز که "بسیار ضدامپریالیست" است، به مردم اعلام نمود که این "قطع رابطه" و این "محاصره اقتصادی" را جشن بگیرند. در همان زمان بسیاری گفتند که اگر حکومت این چنین "قطع رابطه" را میمون می شمرد که برای آن جشن می گیرد، پس چرا خود مبتکر این "قطع رابطه" نشده بود؟ اما آیا "قطع رابطه" و "محاصره اقتصادی" واقعیت داشت؟

پس از "قطع رابطه" و "محاصره اقتصادی"، آیت الله خمینی در یکی از سخنرانی های خود گفت که: "کارتر خیال نکند که تنها قدرت آمریکاست، کسانی دیگر هستند که با این تصمیم او مخالفند" (نقل به معنی). همین سخنان برای انسانی که کمی تیزهوشی داشته باشد و کوشش نکند تا حماقت بر او چیره شود، کافی بود تا محتوای این "قطع رابطه" و این "محاصره اقتصادی" را دریابد. ما در تاریخ میهن خود یک بار محاصره اقتصادی را تجربه کردیم. در دوره ی حکومت ملی دکتر مصدق، امپریالیست ها به محاصره اقتصادی ایران پرداختند تا جنبش ضدامپریالیستی مردم ما و حکومت ملی دکتر مصدق را سرکوب نمایند. مقایسه مابین آن محاصره اقتصادی و این "محاصره

را بازرگان در نطق تلویزیونی که درباره ی این افشاگری ها نمود، طرح کرد. او گفت که بجز او کسانی دیگر منجمله دو روحانی عضو "شورای انقلاب" در همه این مذاکرات شرکت داشته اند و همین سخنان باعث شد تا آیت الله بهشتی را وادار سازد تا درباره برخی از زدویندهای قبل از قیام سخن گوید.

بازرگان پس از آنکه از پست نخست وزیری استعفاء داد، همچنان به کار خود در "شورای انقلاب" ادامه داد. دکتر یزدی نیز از سوی "امام" به این طرف و آن طرف مسافرت کرد و درگیرهای زاهدان و بندرلنگه را به وجود آورد. اما پرسیدنی است که "دانشجویان پیرو خط امام" که آنچنان خود را مخالف بازرگان و یزدی نشان می دادند، چرا به ادامه ی کار بازرگان در "شورای انقلاب" و انتصاب یزدی به شغل جدید اعتراض نمودند؟ از این مهم تر "دانشجویان راستگو و مبارزه جو!" چرا هیچگاه مطرح نکردند که آنچه مهندس بازرگان انجام داده است، تحت نظارت "شورای انقلابی" بود که بهشتی، خامنه ای، هاشمی رفسنجانی و ... در آن شرکت داشتند؟

"دانشجویان بی تجربه و ساده دل پیرو خط امام!" بسیار ماهرانه سندهای "افشاگرانه" خود را رو می کردند. آن ها بخشی از اسناد را همچنان محرمانه باقی گذاشتند و بخش دیگر را در شرایط رشد تضادهای درون حاکمیت و به منظور ضعیف ساختن موضع جناح های مخالف حزب جمهوری اسلامی آشکار می نمودند. آن ها زمانی اسناد قشقائی را رو نمودند که تضادهای فی مابین قشقائی با حزب جمهوری اسلامی مراحل حادی را می گذراند. آن ها زمانی اسناد خیانت های مدنی را افشاء کردند که حزب جمهوری اسلامی با این "ارتشی محبوب حکومت" که آنچنان خلق عرب را سرکوب کرده بود، درافتاده بود و غیره. ولی هیچگاه این "افشاگری ها" از سطح خاصی فراتر نرفت و دامان بهشتی یا هاشمی رفسنجانی و حتی بازرگان را نگرفت. اگر قرار باشد که به صرف افشای برخی از حقایق، شخص یا اشخاصی را ضدامپریالیست بخوانیم، بدون آنکه توجه کنیم که این "افشای حقایق" چه محتوا و مضمونی دارد و چه هدفی را دنبال می کند و ناشی از کدام تضاد یا تضادهاست، آیا مهندس بازرگان که آنچنان دلپستگی اش به امپریالیسم آمریکا عیان و آشکار شده است و زدویند او، چه قبل از قیام و چه پس از احراز پست نخست وزیری، با آمریکائی ها از پشت پرده بیرون افتاده است، از "دانشجویان پیرو خط امام" ضدامپریالیست تر نیست؟! اگر "دانشجویان پیرو خط امام" در حد میثاچی و یا امیرانتظام و مدنی سخن گفتند، مهندس بازرگان حقایقی را در باره گردانندگان حکومت بر زبان آورد که به

مهمی که باید نتیجه گرفت، اینست که ملت فریب شعارهای دسته جات سیاسی را نخورد، بلکه آن ها را میلاک قرار دهد. این اعتقاد کاذب را از خود دور کند که عده ای مرتب زیر پرچم مبارزه با امپریالیست و مبارزه با آمریکا سینه می زنند، برحیفند...". خلاصه کلام آن که حجت الاسلام خوئینی ها می کوشد تا این نکته را تفهیم نماید که یکی از اهداف تسخیر سفارت آن بوده است که از تشکل توده ها به گرد سازمان های سیاسی به منظور ارتقای مبارزه ضدامپریالیستی جلوگیری نماید.

گروه های سیاسی سازشکار، به اصطلاح "افشاگری های" "دانشجویان پیرو خط امام" را بهترین دلیل برای ضدامپریالیست بودن آنان می دانستند. این گروه های سیاسی که به عمد چشم و گوش خود را بسته بودند، در تبلیغات خود به "افشاگری ها" اشاره می نمودند پی آن که لحظه ای به محتوا و هدفی که این "افشاگری ها" دنبال می نمودند، توجه نمایند. آن ها نمی خواستند به این نکته اشاره نمایند که "افشاگری های" "دانشجویان پیرو خط امام" دقیقاً به منظور تسویه حساب حزب جمهوری اسلامی با تمامی جناح های مخالف او در حاکمیت است. "دانشجویان پیرو خط امام" اولین گام های خود را با موضع گیری در برابر دولت موقت بازرگان و افشای یاران او ( و نه خود او) برداشتند. این برخورد از یک سو به حزب جمهوری اسلامی این فرصت را داد تا دست بازرگان و شرکاء را از برخی مراکز قدرت کوتاه نماید و از سوی دیگر این امکان را می داد تا "دانشجویان پیرو خط امام" با حمله به "دولت موقت" خود را در صف توده ها جا زده و موقعیت خود را نزد توده ها مستحکم سازند و بالنتیجه بر موج جنبش ضدامپریالیستی خلق سوار شده و سپس آن را به کجراه بکشاند. آری "دانشجویان پیرو خط امام" از برخی افراد دارودسته ی بازرگان "افشاگری" نمودند. آن ها درباره امیرانتظام یا میناچی سخن گفتند و مدرک روکردند، اما هیچگاه "افشاگری های" خود را از این سطح فراتر نبردند. وقتی می بینیم که مدارکی درباره ی رابطه امیرانتظام با فلان مأمور سفارت آمریکا موجود بوده است، پس قطعاً مدارکی نیز درباره رابطه جناب بازرگان با ژنرال هویدر و یا سولیون و یا برزنسکی نیز در سفارت وجود داشته است. اما این "دانشجویان ساده دل!" هیچگاه سخنی از این روابط بر زبان نیاوردند و هیچ مدرکی نیز در این زمینه ارائه نمودند، زیرا که افشای هر یک از این روابط نه تنها پای مهندس بازرگان را به میان می کشید، بلکه همراهان او را در این مذاکرات افشاء می کرد و همراهان بازرگان چه کسی جز آیت الله بهشتی، حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی و ... بوده است؟! این

برخی روزنامه ها و جنبش خلق گرد پایان دادند و گویا در این مورد "ضرورتی" نیز نمی دیدند که سندی ارائه نمایند! تمامی آن گروه های سیاسی که زمانی مبلغ "دانشجویان پیرو خط امام" گردیده بودند، حال که ماهیت واقعه روشن گردیده است، زبان در کام فرو برده و برعلیه آزادی جاسوسان آمریکائی تبلیغی نمی کنند تا حداقل بخشی از اشتباهات گذشته خود را جبران نمایند و البته کمتر گروه سیاسی ای یافت می شود که آنقدر وقیح باشد که همچون حزب توده و جریان منحنط "کار" (اکثریت) نه تنها "دانشجویان پیرو خط امام" و عمل آن ها را، بلکه آزادی گروگان ها را نیز تأیید نماید. جناح های درون حکومتی همگی درباره آزاد نمودن جاسوسان آمریکائی متفق القول بودند، اما هریک از آن ها می کوشید تا این عمل به دست دیگری صورت گیرد تا در تبلیغات، خود را همچنان مخالف آمریکا و جناح آزادکننده گروگان ها را در "خط آمریکا" قلمداد نماید، تا از یک سو حریف را تضعیف کرده و از سوی دیگر از خشم توده ها در امان بماند. اما به هر حال سیر وقایع، فرعه فال را به نام حزب جمهوری اسلامی که اکثریت قاطع را در مجلس شورای اسلامی دارد، رقم زد.

اکنون حکومت جمهوری اسلامی، مجلس شورای اسلامی و بوق های تبلیغاتی رژیم چنان جار می زند که گویا چهار شرط پیشنهادی از سوی ایران آنچنان دماری از روزگار امپریالیسم آمریکا درمی آورد که آزادی جاسوسان آمریکائی، همچون گروگان گیری آن ها ادامه "مبارزه ضدامپریالیستی" حکومت است. بررسی چهار شرط تعیین شده توسط مجلس شورای اسلامی نشان می دهد که چگونه تمامی سردمداران حکومت و جریان های منحنطی همچون حزب توده خائن و "اکثریت" به توده ها دروغ می گویند.

اما اگر آنقدر زیرکی نداشته باشیم که از خود چهار شرط تعیین شده به کذب ادعای حکومت و گروه های ریزه خوار آن پی ببریم، مقاله کوتاه روزنامه کیهان به تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۵۹ تحت عنوان "نیاز مبرم به مترجم" همه چیز را آشکار می کند و می بینیم که دو ماه قبل "هانس" نماینده کنگره ی آمریکا به اتفاق ۲۶ نفر از نمایندگان دیگر کنگره آمریکا همین چهار شرط را از سوی آمریکائی ها پیشنهاد نموده است و به عنوان پایان کلام نیز می توان به این گفته کارتر اشاره نمود که گفت: "شرط پیشنهادی ایران زمینه مساعدی برای تأمین هر دو هدف اساسی آمریکا یعنی حفظ "شرف" و تأمین "مصلح حیاتی" ایالات متحده است" (کیهان ۱۳/۸/۵۹).

با ایمان به پیروزی راهمان  
چریک های فدایی خلق ایران  
۵۹/۹/۴

امپریالیسم را به طور کلی تأمین می کند، بلکه همچنین در تضادهای مابین گروه های مالی امپریالیستی نیز به کار آنان می آید. شاید اثبات این قضیه به طور مشخص در شرایطی که امپریالیسم و گروه های مالی امپریالیستی هرگونه ارتباط با حکومت جمهوری اسلامی و همچنین هرگونه ارتباط با جناح های درون حکومت آمریکا را پنهان نگاه می دارند، مشکل می نمود، ولی پس از آن که می بینیم قطب زاده وزیر اسبق امور خارجه طی نامه ای به مجلس شورای اسلامی صراحتاً بیان نمود که نگاه داشتن گروگان ها به نفع جمهوری خواهان و آزادکردن آنان به نفع دموکرات ها خواهد بود و سپس از مجلس خواست تا گروگان ها را آزاد نمایند و یا پس از آن که می بینیم که مجلس شورای اسلامی چند روز قبل از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا با چه عجله ای به "بررسی" مسئله گروگان ها می پردازد و کار را تا بدان جا پیش می برد که عده ای از نمایندگان اصرار خود را بر اختتام مسئله تا روز قبل از انتخابات بر زبان می آورند و هنگامی که می بینیم که همین نمایندگان چگونه برخی در مجلس به نفع روی کار آمدن دموکرات ها و برخی در مضار آن سخن می گویند و منجمله حجت الاسلام محمد منتظری به صراحت در مجلس بیان می کند که به نظر او دموکرات ها فاشیست هستند و جمهوری خواهان هم فاشیست و هم صهیونیست و آن گاه می گویند که دموکرات ها را به همین دلیل بر جمهوری خواهان ترجیح می دهند، کم کم رابطه گروگان گیری با منافع گروه های مالی آمریکا روشن می شود و با بررسی این نکات اگر گمان کنیم که هیچ یک از جناح های امپریالیستی از مسئله گروگان ها سود نبرده است و مدافع "گروگان گیری" نبوده است، بسیار ساده اندیش خواهیم بود.

پس از آن که "اشغال جاسوسخانه آمریکا" به اندازه کافی وظایف خود را در رابطه با سرکوب جنبش توده ای، تبلیغ به نفع حزب جمهوری اسلامی و تضعیف جناح های مخالف این حزب در حکومت و تقویت دسته ای از سرمایه های مالی امپریالیستی به ضرر دسته ای دیگر انجام داد، حکومت جمهوری اسلامی به فکر "آزادکردن گروگان ها" افتاد. آن مردمی که سفارت اشغال شده را "قبله مبارزه ضدامپریالیستی" می دانستند، اکنون دیگر آن را به فراموشی سپرده اند.

"دانشجویان پیرو خط امام" نیز که افشاگری های خود را که از آغاز با امیرانتظام شروع کرده بودند، با فحاشی و تهمت و افترا به گروه های سیاسی،

اقتصادی" کذائی، به خوبی کذب گفتار سردمداران رژیم را درباره "محاصره اقتصادی" نشان می دهد. در آن هنگام امپریالیست ها به عنوان اولین مانع از صدور نفت ایران شدند و برای کشور تک محصولی ای مانند ایران که اقتصاد متکی بر نفت دارد، تنها همین اقدام کافی است تا محاصره اقتصادی به طور واقعی صورت پذیرد. امپریالیست ها اگر در شرایط کنونی مایل به "محاصره اقتصادی" ایران بودند، همان شگردی را که در دوران حکومت مصدق به کار بستند، به کار می گرفتند. اما آن ها نه تنها صدور نفت ایران را قطع نکردند، بلکه همچنان سیل کالاهای خود را به طرف ایران سرازیر ساختند. البته در این میان شگردهائی به کار گرفته می شد و کالاهای آمریکائی فی المثل به فرانسه می رفت و سپس از آن جا به بنادر ایران فرستاده می شد و یا از کشورهای خلیج فارس و یا یونان کالاهای به ایران می آمد، ولی گاه این همه "حجب و حیا" نیز به کناری گذاشته می شد و رسماً و علناً "محاصره اقتصادی" نادیده گرفته می شد.

اکنون نیز حکومت جمهوری اسلامی که "قطع رابطه اقتصادی و سیاسی" با آمریکا را آنچنان "جشن" گرفته بود، جزء شروط آزادی گروگان ها خواهان آنست که:

۱- آمریکا باید تعهد و تضمین نماید که از این پس هیچگونه دخالت مستقیم سیاسی و نظامی در امور جمهوری اسلامی ایران ننماید.

۲- آزاد گذاشتن تمامی سرمایه های ما ... و دستور ۲۳ آبان ۱۳۵۸ رئیس جمهور آمریکا و دستورات پس از آن مبنی بر انسداد دارائی های ایران کان لم یکن اعلام گردد و بازگشت به شرایط عادی روز قبل از ۲۳ آبان در مورد کلیه روابط مالی فی مابین و رفع هرگونه اثرات ناشی از این دستور...

۳- لغو و ابطال کلیه تصمیمات و اقدامات اقتصادی و مالی علیه جمهوری اسلامی ایران ... و انجام کلیه اقدامات اداری و حقوقی لازم جهت عدم طرح هرنوع دعوای حقوقی یا جزائی و مالی جدید از طرف اشخاص حقیقی و حقوقی رسمی و غیررسمی دولت آمریکا و ...

۴- بازپس دادن اموال شاه معدوم با به رسمیت شناختن و نافذ داشتن اقدام دولت ایران در اعمال حاکمیت خود مبنی بر مصادره اموال شاه معدوم و نزدیکان وی ...

ما اعتقاد داشتیم که "تسخیر جاسوسخانه آمریکا" توسط "دانشجویان پیرو خط امام" نه تنها به کار زدویندهای جناح های درونی حکومت می آید و نه تنها از طریق فریب توده ها موقعیت حکومت را مستحکم می سازد و بالنتیجه منافع

## تظاهرات روز ۱۳ آبان نشانی از تداوم اعتراضات مردم!

روز ۱۳ آبان مردم ستم‌دیده ما که از اجحافات و بیدادگریهای استبداد حاکم جانشان به لیشان رسیده است بار دیگر خیابانهای برخی از شهرهای کشور را به صحنه ابراز خشم و نفرت خود از رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی تبدیل نمودند.

جمهوری اسلامی قصد داشت تا با برپایی تظاهرات‌های دولتی به بهانه سالگرد اشغال سفارت آمریکا در سال ۵۸ این روز را به روز نمایش قدرت و اقتدار خود تبدیل کند اما همانطور که انتظار می‌رفت مردم با حضورشان در خیابانها آنهم علیرغم همه تهدیدات نیروهای سرکوبگر دیکتاتوری لجام‌گسیخته حاکم برنامه جمهوری اسلامی را به هم زده و اقتدار و قدرت کذائی این رژیم سرکوبگر را به مسخره گرفته و این روز را به روز اعتراض به "ولایت مطلقه فقیه" تبدیل نمودند.

علیرغم همه وحشیگری‌های ماشین سرکوب جمهوری اسلامی که برخی از موارد آنرا می‌توان در فیلم‌هایی که از این اعتراضات گرفته شده است مشاهده نمود، تجمعات مردمی و سردادن فریاد شعارهایی همانند "مرگ بر دیکتاتور" و "مرگ بر این دولت مردم‌فریب" بار دیگر به "ولی فقیه" و همه ذوب‌شدگان در ولایت ارتجاع نشان داد که رژیم "ولایت مطلقه فقیه" تا چه حد مورد نفرت مردم قرار دارد.

اگر در ۱۳ آبان سال ۵۷ که در تاریخ کشور ما به مثابه "روز دانش‌آموز" ثبت شده است دانش‌آموزان و دانشجویان مبارز به خیابانها ریخته و هر آنچه که نشانی از رژیم سلطنت داشت را به آتش کشیدند، در ۱۳ آبان امسال و در سالگرد آن روز بزرگ مردم آزادیخواه ما بار دیگر خیابانها را صحنه فریاد آزادیخواهی خود تبدیل نمودند.

پاره کردن عکس‌های خامنه‌ای در حالیکه تظاهرکنندگان شور و شوق خود را از این حرکت فریاد می‌زنند و سپس لگدمال کردن عکس این جنایتکار و راهپیمایی بر روی آن بار دیگر به روشنی نشان داد که مردم ما رژیم حاکم را نخواسته و فریاد مرگ بر دیکتاتورشان راس رژیم جنایتکار موجود را نشانه گرفته است. به همین دلیل هم مردم ما نباید فریب کسانی را بخورند که آشکارا و یا در لفاظیه می‌گویند خواهان حفظ همین نظام ظالمانه و "جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر" می‌باشند.

تظاهرات اعتراضی روز ۱۳ آبان در حالیکه نشان داد سرکوب‌های رژیم نتوانسته است روحیه یاس و ناامیدی را بر مردم غالب سازد و پتانسیل اعتراضی مردم هنوز به دنبال فرصتی است تا سلطه جمهوری اسلامی را به زیر کشد اما در همان حال این نکته را هم بار دیگر آشکار نمود که مناسبانه هنوز شعارهای به اصطلاح اصلاح طلبان حکومتی در اینجا و آنجا شنیده شده و از سوی برخی سر داده می‌شود. با توجه به این امر که اصلاح طلبان حکومتی در تلاش‌اند تا اعتراضات مردم را در چهارچوب اختلافات درونی طبقه حاکمه محصور و به شکست بکشانند این واقعیت وظیفه نیروهای انقلابی را نسبت به افشاء ماهیت این دارو دسته حکومتی و انگیزه آنها در همدردی با مردم را دو چندان می‌سازد.

واقعیت این است که برای رسیدن به آزادی و برقراری دموکراسی راهی جز سرنگونی نظام ستمگر حاکم و نابودی تمامیت رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی وجود ندارد و این هدف جز از طریق اعمال فخر انقلابی توده‌های ستم‌دیده دست‌نیافتنی است. جوانانی که در روز ۱۳ آبان علیرغم تهدیدات حکومت و علیرغم تبلیغات فریبکارانه به اصطلاح اصلاح طلبان حکومتی و غیرحکومتی مبنی بر پرهیز از "خشونت" و "افراطگری" در مقابل خشونت عریان ولی فقیه و ماشین سرکوب‌اش جهت دفاع از خود نشانه‌های سلطه این رژیم را به آتش کشیدند به آشکاری نشان دادند که می‌دانند اعمال فخر انقلابی تنها راه رسیدن به آزادی است.

۱۳ آبان سپری شد اما ۱۶ آذر در راه است!

نادر ثانی

استکهلم، شنبه ۱۶ آبان ۱۳۸۸

توضیح: این مطلب اولین بار در بخش "یادداشت‌های روز سایت دیدگاه" درج شده است.



مرسدس سوسا (Mercedes Sosa) خواننده سرشناس و بدون تردید بهترین خواننده آمریکای لاتین در سن ۷۴ سالگی در گذشت. مبارزی که عمری برای آزادی و حقوق انسانی مبارزه اش را در آهنگ هایش ترسیم کرد؛ در ماه اکتبر در بیمارستانی در آرژانتین در گذشت.

مرسدس سوسا آنگونه که چهره سرشناس فوتبال مارادونا به او خدای آزادی نام نهاده است، در سالهای ۱۹۶۰ فعالیت سیاسی اش را آغاز کرد. از دختری جوان هوادار پرون شد. در این راه به جنبش چپ آمریکای لاتین پیوست و تا پایان عمر به ایده‌های کمونیستی اش وفادار ماند و کمونیست باقی ماند. در سال ۱۹۷۶ دیکتاتوری نظامی آهنگهای او را ممنوع اعلام کرد. در سال ۱۹۷۹ در جریان یک کنسرت در لاپلاتا (La Plata) آرژانتین دستگیر شد. در سال ۱۹۸۰ به فرانسه فرار کرد. در الیوم موسیقی او "مرسدس سوسا و آرژانتین" که در سال ۱۹۸۲ بیرون آمد سندی است که یادآور جنگ فالکلند (Falkland) و دیکتاتوری نظامیان در خاطره مرسدس سوسا است که آرزوی آرژانتینی بهتر را در خود دارد. شعرها در موضوع‌های مختلف که با تبعیدیانی که در زندگی آشنائی پیدا کرده است، نوشته شده است.

مدعیان و ایرادگیران بر او خرده گرفته اند که موسیقی او در سیر زمان بازاری شده است و سیاسی نیست. پاسخ مرسدس سوسا در برابر این اتهامات در سال ۱۹۹۹ بیان سخت او بود: به هیچ حزبی تعلق ندارم، اما وقتی روزنامه‌ای را باز می‌کنم آنرا همانند یک آدم دست راستی نمی‌خوانم بلکه تنها از چپي که همیشه هستم.

در سال ۲۰۰۴ مرسدس سوسا در رابطه با شکیرا که او را کاندید موسیقی آمریکای لاتین کرده بودند گفت: من به این موسیقی گوش نمی‌کنم. علاقه‌ای هم بدان ندارم. شکیرا محصول ساخته و پرداخته موسیقی بازاری آمریکای لاتین است.

مرگ سوسا تنها یک فقدان برای موسیقی بلکه از نظر سیاسی برای آمریکای لاتین است.

موسیقی او خواهند ماند به خصوص آخرین کار او، انسان دوستانه و مردمی؛ با نوای ساز و گرمی زندگی او و صدای حساسش، انسانهای زیادی را در سراسر دنیا تحت تأثیر قرار خواهد داد.

برگردان: آذر

## توسل به پلیس از سوی "سبزها" در لوس آنجلس!

(گزارشی از یک تظاهرات)

در تاریخ سیزده آبان ۱۳۸۸ (چهارم نوامبر) به دعوت "کمیته دفاع از دموکراسی" در مقابل کانال تلویزیونی سی ان ان (CNN)، در شهر لوس آنجلس تظاهراتی برگزار گردید. تظاهرکنندگان که اکثراً از جمهوریخواهان لاییک تشکیل می شدند حدوداً ۲۵ تا ۳۰ نفر بودند که همگی پیراهن سبز به تن و شال سبز به گردن انداخته بودند و مدعی بودند که این حرکت را به خاطر برقراری دموکراسی در ایران و جهت دفاع از اعتراضات مردم در داخل کشور سازمان داده اند.

ما به همراه تعدادی از فعالین چپ هم به منظور دفاع از اعتراضات به حق کارگران و زحمتکشان ایران و تبلیغ دیدگاه ها و مواضع خود در آن محل حضور یافته و در کنار خیابان و جدا از آن عده پلاکاردهای حاوی شعارهای خود را برافراشتیم. بزرگی را که تصاویری از جنایات سی ساله جمهوری اسلامی از جمله جنایات رژیم در دوره نخست وزیری موسوی در دهه ۶۰ بر آن حک شده بود را به محل برده بودیم. علاوه بر تصاویری از جنایات رژیم، بنر شامل آرم چریکهای فدایی خلق و شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" و "سوسیالیسم یا بربریت" بود.

پس از استقرار در محل ما که تعدادمان به نسبت سبزها کمتر بود شروع به سر دادن شعارهای انقلابی نمودیم. شعارهای "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "زندانی سیاسی به همت تودها آزاد باید گردد"، "می کشم می کشم آن که برادرم کشت"، "مرگ بر رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی" و "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد"، "مرگ بر احمدی نژاد" و... از جمله شعارهایی بود که ما از طریق بلندگو فریاد می زدیم. شعارهای ما به رغم تعداد محدودمان به علت آنکه با استفاده از بلندگو منعکس می شدند فضا را پر کرده بودند و شعارهای قلابی "سکولارهای اسلامیزه شده" یعنی طرفداران شرمگین اسلام "تاب محمدی" و "جمهوری مقدس" اسلامی را تحت الشعاع خود قرار داده بودند.

جالب است که کسانی که زیر نام "کمیته دفاع از دموکراسی" این تظاهرات را اعلام کرده بودند وقتی که متوجه شدند شعارهای ما، که در کنار خیابان و جدا از آنها ایستاده بودیم، فضا را پر کرده و حتی رانندگان اتومبیلهایی که از آن محل می گذشتند برای شعارهای ما بوق می زدند روحیه دموکراتیکشان ناگهان غلیان نموده و به ترفند زور روی آوردند. یکی از آنها آمد و با هل دادن بنر از ما خواست که آن را جمع کنیم، یکی دیگر از آنها وقتیکه دید ما به خواست آن فرد که با زور همراه بود بنر را جمع نکردیم از در ملاطفت وارد شد و "محترمانه" از ما خواست که بنرمان را برداریم. وقتیکه خواستش از طرف ما رد شد آنگاه شخصیت لمبونی خود را خیلی سریع با بکار بردن کلمات رکیک نشان داد. در این زمان یکی دیگر از به اصطلاح مدافعین دموکراسی!! جلو آمد و با توسل به زور از ما خواست که بنر را جمع کنیم. هنگامی که به او گفته شد که مگر شما نمی گوید از دموکراسی دفاع می کنید پس این چه رفتاریست با بی شرمی تمام گفت "اگر این بنر را جمع نکنی صورتت را سرویس می کنم". بالاخره وقتی تمام این تلاشها به جایی نرسید "مدافعین" دموکراسی! پلیس را خبر کردند. وقتیکه پلیس آمد یکی از پلیس ها از ما خواست بنر را برداریم. به او توضیح دادیم که ما کار خلافی انجام نداده ایم و تاکید کردیم که ما از حقوق قانونیمان با اطلاع هستیم. پس از این گفتگو پلیس مربوطه باز گشت و گفت ما برای حل موضوع به رئیس مان تلفن زدیم و او گفت "با هم کنار بیایید". در پاسخ به این درخواست به او گفتیم ما "با آنها کاری نداریم و با آنها هم کنار نخواهیم آمد".

وقتیکه سبز الهی های به اصطلاح مدافع دموکراسی از این تاکتیک شرم آور هم طرفی نبستند یکی از آنها آمد و گفت "برای من اشرف دهقانی بهترین است" و "مگر از اشرف دهقانی هم بهتر وجود دارد ولی یک قدم پیشاپیش مردم حرکت کردن یک چیز و ده قدم پیشا پیش آنها بودن چیز دیگر است". به این ترتیب بار دیگر روشن شد که کسانی که چریکهای فدایی خلق را به جلوتر از توده ها گام برداشتن متهم می کنند خود چگونه برای از صحنه بیرون کردن آنها به پلیس متوسل شده و در حالیکه ادعای طرفداری از دموکراسی می کنند خود فاقد حداقل پرنسیپ های دموکراتیک می باشند. تجربه این حرکت اعتراضی و برخورد های جمهوری خواهان لاییک "اسلامیزه" شده در لوس آنجلس یکبار دیگر نشان داد که سینه زدن در کمپ اصلاح طلبان حکومتی و دار و دسته موسوی مستلزم ارتکاب به چه اعمال رسوا و ضد انقلابی ای بر علیه نیروهای مبارز و پیروان واقعی منافع توده های تحت ستم ایران است.

**فعالین چریکهای فدایی خلق در لوس آنجلس ۱۵ نوامبر ۲۰۰۹**

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051  
LONDON WC1N 3XX  
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

**برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!**